



پروفیسر حقیقہ

واقعہ ولایت عہدی امام رضاؑ
یعقوب علی برجی

سرشناسنامه: علی برجی، یعقوب، ۱۳۳۷
عنوان و نام پدیدآور: پیروز حقیقی / نویسنده یعقوب علی برجی؛ تهیه و تدوین اداره امور فرهنگی
آستان قدس رضوی.

مشخصات نشر: مشهد؛ نشر قدس رضوی. ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ۸۰ ص؛ ۱۷×۱۲ س م.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۸۴-۲۶-۴

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: علی بن موسی الرضا(ع)، امام هشتم، ۲۰۳-۱۴۸ق - ولایت عهدی.

موضوع: مأمون، خلیفه عباسی، ۲۱۸-۱۷۰ق .

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی، اداره امور فرهنگی .

رده بندی کنگره: ۱۳۸۷ ۹ب۳۶/۳۵/ BP ۴۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۷

شماره کتابخانه ملی: ۱۵۱۳۲۰۱



پیروز حقیقی

نویسنده: یعقوب علی برجی

تهیه و تدوین: اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی

طراح گرافیک: رضا باباجانی

صفحه آرای: محمود بازدار

نویت چاپ: چهارم-۱۳۹۱

شمارگان: ۲۰۰۰

ناشر: انتشارات قدس رضوی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۸۴-۲۶-۴

چاپ: مؤسسه فرهنگی قدس

نشانی تهیه کننده: مشهد، حرم مطهر، صحن جامع رضوی

ضلع غربی اداره امور فرهنگی تلفن: ۰۵۱۱-۲۰۰۲۵۶۷

صندوق پستی: ۹۱۷۳۵-۳۵۱

حق چاپ محفوظ است.

فهرست

- ۷ / مقدمه
- ۱۰ / پیشگفتار
- ۱۵ / گفتار اول / شرایط و علل بیعت برای ولایت عهدی
- ۱۹ / شورشهای علویان و دیگران
- ۲۴ / نیاز به اعتماد به نفس
- ۲۶ / نقشه مأمون
- ۲۷ / گفتار دوم / داستان ولایت عهدی
- ۲۸ / نگرشی بر تاریخ
- ۳۲ / آشنایی امام نسبت به هدفهای مأمون
- ۳۳ / پیشنهاد ولایت عهدی
- ۳۴ / دلایل امام برای پذیرفتن ولی عهدی
- ۳۶ / برخی از دلایل ناخشنودی امام علیه السلام
- ۳۹ / فصل سوم / اهداف مأمون از بیعت برای ولی عهدی
- ۴۰ / کنترل امام
- ۴۱ / جدا کردن امام از مردم و شیعیان
- ۴۲ / کسب پایگاه مردمی
- ۴۳ / نیاز به پشتوانه محکم علمی و شخصیتی
- ۴۴ / اثبات خیرخواهی و رعایت مصالح عمومی مسلمانان
- ۴۶ / فرونشاندن شورشهای علویان
- ۴۸ / اثبات مشروعیت
- ۴۹ / تأیید گرفتن بر عملکرد و اقدامات حکومت
- ۵۰ / شکستن موقعیت اجتماعی امام علیه السلام
- ۵۳ / فصل چهارم / موضع گیری امام علیه السلام در برابر توطئه ولایت عهدی

- ۵۴ / برنامه های امام علیؑ
- ۵۵ / الف) افشاگری نسبت به تحمیلی بودن ولایت عهدی
- ۵۵ / خودداری از پذیرش پیشنهاد مأمون در مدینه
- ۵۵ / نیاوردن خانواده به مرو
- ۵۶ / اعلام همبستگی ولایت با توحید
- ۵۷ / رابطه مسأله ولایت با توحید
- ۶۰ / رد پیشنهاد ولایت عهدی در مرو
- ۶۱ / تاکید نسبت به تحمیل ولایت عهدی
- ۶۲ / اعلام این که خلافت حق مسلم او است.
- ۶۴ / اعتراف مأمون به اولویت خاندان علیؑ
- ۶۶ / ب) سند ولایت عهدی بیانگر برنامه امام برای مقابله با توطئه‌ی مأمون
- ۷۲ / ج) شروط پذیرش ولایت عهدی نقشه‌های مأمون را بر هم زد
- ۷۴ / د) نماز عید و تفکیک صفوف
- ۷۸ / ه) معاشرت اجتماعی امام برهم زننده نقشه‌های مأمون

مقدمه

اهل بیت علیهم السلام گنجوران دانش اند. رودها و جویبارهای دانش که مزرعه ی جان انسان را در چهارده قرن اخیر سیراب و شاداب ساخته است، از بلندای قامت آسمانی این کوه نور، سرچشمه می گیرد. امام عالمان و عارفان علی علیه السلام فرمود: «ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر» آبادانی و شادابی دیار علم و آگاهی؛ از تلالو فروزنده ی دانش این خاندان است که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها».

دانش اهل بیت علیهم السلام از جنس دریافتنی است نه آموختنی، علم حضوری است نه حصولی و این از آن جهت است که آنان حقیقت علم را با جان آسمانی خویش دریافته اند. حضرت علی علیه السلام در وصف عارفان (که خود آن حضرت مولای آنان است) فرمود: «هجم بهم العلم علی حقیقه البصیره و باشروا روح الیقین».

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله سرسلسله ی این خاندان نور و روشنایی، هر چند که خود درس ناخوانده و مکتب نرفته بود، اما پیام و رسالت او، تلاوت و خواندن، آموختن و فرا گرفتن و علم و آگاهی بود. رسالت او با «اقرء» آغاز شد و با دانش و بینش که جان های شیفته را سرشار می کرد، تداوم یافت. «هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یرکبهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه».

او با رسالت خویش، جان های مرده را از مرداب روزمرگی و ضلالت ها تا باغستان بهشتی حیات و زندگی، رهنمون شد و انسان اسیر در کژراهه ها و پرت گاه های تباهی را به شاهراه



هدایت و صراط مستقیم فرا خواند و در تن مرده‌ی آدمیت روحی دوباره دمید: «اذا دعاکم لما یحییکم» و بار گران جهل و نادانی را از دوش آنان فرو نهاد «یضع عنهم اصرهم و الاغلال الی الی کانت علیهم».

و خاندان آن حضرت نیز که از چشمه‌ی حیات او سیراب بودند؛ همانند آن بزرگ، خورشید دانش و آگاهی را در گذرگاه اعصار فرا راه جویندگان دانش و بصیرت، تابان و فروزان نگه داشتند و با بهره‌مندی از انوار الهی او، مسیر پویندگان را روشن و جان جویندگان را تابناک و سرشار ساختند.

و امروز در عصر جاهلیت مدرن نیز، آنچه غبار راه انسان کمال جوی را فرو می‌نشانند و راه او را می‌تواند روشن کند بهره‌گیری و بازگشت به سرچشمه‌ی همان دانش و بصیرتی است که پیامبر اعظم و خاندان پاک و مطهر او علیهم‌السلام به انسان هدیه کردند و شاید امروز بیش از هر روز و روزگاری، انسان به آنچه پیامبر رحمت و آگاهی برای بشریت به ارمغان آورده نیازمند و محتاج باشد.

بی تردید کاوش در سرچشمه‌های نور اهل بیت علیهم‌السلام و بازخوانی سیره و آموزه‌های آن بزرگواران در روزگار ما- مانند همه‌ی روزگاران- خدمتی بزرگ به انسانیت است خدمتی که فراتر از آن، خدمتی متصور نیست و از این روی بر تمامی کسانی که دل آنان برای انسان می‌تپد فرض است که با ژرف‌اندیشی و ژرف‌کاوی در معارف اهل بیت علیهم‌السلام گوهرهای ناب و آموزه‌های رهایی‌بخش این گنجینه‌ی عظیم و الهی را استخراج کنند و به بشر تشنه و جگر سوخته‌ی عصر حاضر ارائه نمایند.

بر حسب وظیفه در جوار بارگاه عالم آل محمد علیهم‌السلام برای



تمامی رهروان این راه و تمامی کسانی که در مسیر احیای امر اهل بیت علیهم السلام و تعلیم و تعلم معارف و علوم این خاندان مطهر تلاش و کوشش می کنند به ویژه اساتید بزرگوار و گرانمایه‌ای که در تالیف و تنظیم این مجموعه‌ی ارزشمند نقش داشته اند طلب سلامتی و بهروزی می‌کنیم و توفیق آنان را از درگاه حیّ علیم خواستاریم.

از زایران عزیز نیز می‌خواهیم نعمت بی‌ظنیر زیارت پاره‌ی تن رسول الله صلی الله علیه و آله را با بهره‌گیری از اندیشه، کلام و سیره‌ی آن امام همام به فرصتی برای تامین نیازهای معنوی و فکری خود تبدیل نمایند و با مطالعه‌ی آثار ارزشمندی مانند این مجموعه، توشه‌های سعادت و کمال را برای دنیا و آخرت خود بگیرند و خدمتگزاران خود، در این آستان مقدس را نیز از دعا فراموش نکنند.



پیشگفتار



امامان معصوم شیعه، خورشیدهای تابان و نعمت های شایان الهی هستند که در تمام ابعاد وجودی، الگوهای شایسته برای رهپویان راه خدا محسوب می گردند. از کمالات بی نهایت هر یک از این اختران درخشان تنها شمه ای آن هم به تناسب مقتضیات زمانشان جلوه گر شده و به منصفی ظهور رسیده و مشعلی برای هدایت بشر گردیده است. اثری که در پیش رو دارید ورقی از زندگی پر بار و حیات طیبه‌ی حجت الهی، عالم آل محمد ﷺ را در مقابل دیدگان پیروان آن حضرت قرار داده است. این اثر درباره‌ی شخصیتی است که جلوه‌های کمالاتش به قدری درخشان است که دشمنانش نیز جز اعتراف بدان چاره‌ای نداشته اند. حتی مأمون بارها و در فرصتهای گوناگون بدان اعتراف کرده و اینک به چند نمونه از این اعترافات توجه فرمایید از جمله گفته است

رضا علیه السلام دانشمندترین و عابدترین مردم روی زمین است.

وی همچنین به رجاء بن ابی ضحاک گفته بود:

«... بلی ای پسر ابی ضحاک، او بهترین فرد روی زمین،

دانشمندترین و عبادت پیشه ترین انسانهاست...»^۱

مأمون در سال ۲۰۰ که بیش از سی و سه هزار تن از عباسیان

را جمع کرده بود، در حضورشان گفت:

«... من در میان فرزندان عباس و فرزندان علی علیهما السلام بسی

جستجو کردم ولی هیچ یک از آنان را بافضیلت‌تر، پارسا‌تر، متدین‌تر،

شایسته تر و سزاوارتر به این امر از علی بن موسی الرضا علیه السلام ندیدم.»^۲

۱ - بحار، ج ۴۹، ص ۹۵؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۳ و سایر کتابها.

۲ - مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۴۱؛ الکامل، ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۸۳؛ الاداب السلطانیة، ص ۲۱۷؛ طبری، ج ۱۱، ص ۱۰۱۳ (چاپ لیدن)؛ مختصر تاریخ الدول، ص ۱۳۴؛ تجارب الامم، ج ۶، ص ۴۳۶.



در نامه ای که مأمون از امام علیه السلام تقاضا می‌کند که اصول و فروع دین را برایش توضیح دهد، او را چنین خطاب می‌کند: «ای حجت خدا بر خلق، معدن علم و کسی که پیروی از او واجب می‌باشد...»^۱ مأمون او را «برادرم» و «ای آقای من» خطاب می‌کند. در توصیف امام علیه السلام، مأمون برای عباسیان چنین نگاشته است: «... اما این که برای علی بن موسی بیعت می‌خواهم، پس از احراز شایستگی او برای این امر و گزینش وی از سوی خودم است... اما این که پرسیده‌اید آیا مأمون در زمینه‌ی این بیعت بینش کافی داشته، بدانید که هرگز با او بیعت نکرده مگر با داشتن بینایی کامل و علم به این که کسی در زمین باقی نمانده که به لحاظ فضیلت و پاکدامنی از او وضع روشتری داشته و یا به لحاظ پارسایی، زهد در دنیا و آزادگی بر او فزونی گرفته باشد. کسی از او بهتر جلب خشنودی خاص و عام را نمی‌کند و نه در برابر خدا از وی استوارتر کسی دیگر یافت می‌شود...»

این اثر به بررسی حادثه شگفت و اعجاب برانگیز ولایت‌عهدی آن حجت رسای الهی پرداخته است. حادثه‌ی ولایت‌عهدی امام رئوف علیه السلام در منابع روایی و تاریخی فراوانی ذکر شده است. در این میان چند اثر ذیل با تفصیل بیشتری به تحلیل ابعاد مختلف این قضیه‌ی شگرف پرداخته است.

۱- حیات الامام الرضا علیه السلام، دراسة و تحلیل، نوشته جعفر مرتضی، جناب آقای دکتر سید خلیل خلیلیان بخش مربوط به ولایت‌عهدی را خلاصه کرده و ترجمه آن را به نام زندگی سیاسی هشتمین امام منتشر کرده است.



۲- حیاة الامام علی ابن موسی الرضا، نوشته‌ی باقر شریف القریشی، نویسنده مذکور در جلد ۲ صفحه ۲۸۰ به بعد تحت عنوان الامام الرضا و ولایت العهد، درباره ولایت‌عهدی تحلیل خوبی ارائه داده است.

۳- ولایة العهد للامام الرضا علیه‌السلام، نوشته‌ی محمد مهدی شمس الدین. این اثر ضمن مجموعه آثار دومین همایش جهانی امام رضا علیه‌السلام در جزء اول صفحه ۴۱۷ به بعد چاپ شده است، متن حاضر برگرفته از متون فوق است که در چهار فصل سامان یافته است. در فصل اول درباره شرایط و علل اصرار مأمون جهت گرفتن بیعت برای ولایت‌عهدی مباحثی تقدیم شده است. در این فصل ثابت شده که مأمون برای نجات از تهدیدهای فزاینده ای که از سوی اعراب، ایرانیان و به ویژه علویان و در راس علویان امام علیه‌السلام انجام می‌گرفت دست به این اقدام زد و هرگز نیت درستی در این عمل نداشت و در فصل دوم تحت عنوان داستان ولایت‌عهدی، ابتدا درباره‌ی توطئه‌ی مأمون نسبت به پیشنهاد خلافت به امام بحث شده و ثابت شده است که مأمون در این پیشنهاد قصد جدی نداشت بلکه می‌خواست ببیند آیا امام شوق خلافت در سر می‌پروراند یا نه؟ پس از آن که امام پیشنهاد خلافت را با توجه به جدی نبودن آن پشت سر نهاد خود را در برابر صحنه بازی دیگری یافت و آن این که مأمون به رغم امتناع امام از پای ننشست و این باره ولی‌عهدی خویش را به وی پیشنهاد کرد. امام ابتدا امتناع ورزید ولی اصرار و تهدیدهای مأمون چندان اوج گرفت که امام به ناچار با پیشنهادش موافقت کرد.



در فصل سوم درباره‌ی اهداف مأمون از پیشنهاد ولایت‌عهدی بحث شده و با توجه به شواهد تاریخی اهداف زیر مورد توجه قرار گرفته است:

کنترل امام

جدا کردن امام از مردم و شیعیان

کسب پایگاه مردمی

نیاز به پشتوانه‌ی محکم علمی و شخصیتی

اثبات خیرخواهی و رعایت مصالح عمومی مسلمانان

فرو نشانیدن شورش‌های علویان

اثبات مشروعیت

تأیید گرفتن بر عملکرد و اقدامات حکومت

شکستن موقعیت اجتماعی امام

در فصل چهارم موضع‌گیری امام در برابر توطئه‌ی ولایت‌عهدی و برنامه‌هایی که امام برای ناکام کردن مأمون در راه رسیدن به اهدافش به کار بست بحث شده است برنامه‌های امام در چند بخش مطرح شده که عبارتند از:

افشاگری نسبت به تحمیلی بودن ولایت‌عهدی

سند ولایت‌عهدی بیانگر برنامه‌ی امام برای مقابله با توطئه مأمون

شروط پذیرش ولایت‌عهدی نقشه‌های مأمون را به هم زد

نماز عید و تفکیک صفوف

معاشرت اجتماعی امام بر هم زننده نقشه‌های مأمون





گفتار اول

شرایط و علل بیعت برای ولایت عهدی

مأمون می‌پنداشت پس از کشتن برادرش امین و رهایی از شر پیروانش، و پس از به ثمر رسیدن مبارزات تبلیغاتی علیه اینان، دیگر برایش حکومت هموار گردیده است و می‌تواند با خیالی آرام سر به بستر آسایش فرو نهد.

ولی این یک خیال خام بود، چه شرایطی برخلاف مصالح وی پیش آمد. ایرانیان پس از جنگ خونین امین و مأمون دست از تأیید عباسیان شستند.^۱ از گرد ایشان پراکنده شده به تأیید و مهر علویان روی بردند، چه می‌دانستند آنان هستند که دادگستری می‌کنند و بر وفق شریعت گام بر می‌دارند واقعه‌ی نیشابور و ماجرای دو نماز عید، دلایل روشنی بود بر این عاطفه و مهر و احساس.

یکی دیگر از علل روی گردانی ایرانیان از بنی عباس آن بود که به چهره‌ی حقیقی، خودپرستی، ظلم و جور و آزار آنان پی برده بودند و این‌ها تمام از حکومتی سر می‌زد که خود آن‌ها در راه ایجادش کوشیده بودند.

حتی اگر برخی هم بر تأیید حکومت مأمون استوار بودند، ولی او خود نمی‌توانست برای مدت طولانی به این گونه تأیید امیدوار باشد. زیرا پس از رفتاری که مردم از او درباره‌ی برادر و پیروانش دیده بودند، دیگر همه به راحتی می‌توانستند سیاست و زیرکی مأمون را درک کنند. به علاوه، پس از آن که دیده بودند او وعده‌های خویش را به فراموشی سپرده، دیگر دشوار می‌نمود که بتوانند به حرف‌های او دل خوش بدارند.

اعراب نیز به خلافت و حکمرانی مأمون تن در نمی‌دادند و



این به دو دلیل بود:

نخست آن که مادرش، مربی‌اش، متصدی آموزش همه غیرعرب بودند، و خدا می‌داند که عرب‌ها از دست اینان چه کشیدند. دیگر منزلتی برایشان قایل نبودند.

مسعودی این‌طور می‌نویسد: «... منصور نخستین خلیفه‌ای بود که غیرعرب‌ها و خواجهگان دربار خود را در کارهایش شرکت داد و امور مهم را به دستشان سپرد، و بر عرب‌ها ترجیحشان بخشید. آن‌گاه خلفای پس از وی نیز از او متابعت کردند، و در نتیجه سقوط کردند، به ناپودی افتادند و ریاست خود را از کف باختند...»^۱

ابن حزم درباره‌ی عباسیان چنین نگاشته: «... دولت ایشان یک دولت غیرعربی بود. در این دولت قدرتهای اجرایی عرب از میان رفت، پارسیان خراسان، بر اوضاع مسلط شدند. دستگاه خلیفه به صورت دربار کسری درآمد. اینان تنها کاری که نکردند این بود که مردم را به لعن یکی از اصحاب پیامبر دستور ندادند. در حکومت بنی عباس وحدت مسلمانان به پراکندگی مبدل شد...»^۲

جاحظ نیز می‌گوید: «... حکومت بنی عباس، حکومتی عجمی و خراسانی بود. ولی بنی مروان حکومت تازی داشتند...»^۳

این گفته‌ها و نظایرشان همه دلالت بر سقوط و استعباد عرب



۱ - مروج الذهب (بیروت)، ج ۴، ص ۲۲۳؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۲۴ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۸۵؛ طبیعة الدعوة العباسیة، ص ۲۷۹ به نقل از مقریزی در السلوک لمعدقة دول الملوك، ج ۱، ص ۱۴؛ مشاکلة الناس لزمانهم، یعقوبی، ص ۲۳.

۲ - البیان المغرب (صادر)، ص ۷۱.

۳ - البیان و التبیین، ج ۳، ص ۳۶۶.

در آن ایام دارند، و این خود از امور مسلم تاریخ است. محققان (از جمله احمد امین در جلد اول «ضحی الاسلام») درباره این مطلب بحث کاملی ایراد کرده اند که علاقه‌مندان به کتاب‌های مربوط مراجعه کنند.

پس دانستیم که سروری عرب به دست پارسیان از میان رفت و آنان که روزی صاحب همه گونه نفوذ و قدرت بودند، اکنون در چنگال دیگران زجر می‌کشیدند. از این رو دیگر طبیعی بود که اعراب نسبت به ایرانیان و هر که به نحوی با آنان در ارتباط باشد، کینه بورزند.

دلیل دوم بیزاری عرب از مأمون به خاطر سلوک ناپسند نیاکانش به ویژه پدرش رشید بود که با مردم، به طور کلی، و با اهل بیت علیهم‌السلام به شیوه‌ای خاص، بدرفتاری می‌کردند.

در این میان، علویان نیز از فرصت برخوردار میان مأمون و برادرش به نفع خود بهره برداری کردند و به صف آرایی و افزودن فعالیت‌های خود پرداختند. حال شما خوب می‌توانید وضع دشوار مأمون را در نظر مجسم کنید، به ویژه آن که فهرستی از شورش‌های علویان را نیز که در گوشه و کنار کشور برخاسته بود، مورد توجه قرار دهید.



شورش‌های علویان و دیگران

ابوالسرایا که روزی در میان حزب مأمون^۱ جای داشت، در کوفه سر به شورش برداشت. لشکریانش با هر سپاهی که روبرو می‌شدند آن را تار و مار می‌کردند و به هر شهری که می‌رسیدند، آن‌جا را تسخیر می‌کردند.^۲

می‌گویند، در نبرد ابوالسرایا دویست هزار تن از یاران سلطان کشته شدند، در حالی که از روز قیام تا روز گردن زدنش بیش از ده ماه طول نکشید.^۳

حتی در بصره، که تجمع‌گاه عثمانیان بود^۴، علویان مورد حمایت قرار گرفتند به طوری که زیدالنار^۵ قیام کرد و همراه با وی علی بن محمد و از پیش نیز علی منصور به شورش برخاسته بودند. در مکه و نواحی حجاز، محمد بن جعفر ملقب به «دیاج» قیام



۱ - در تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۲۳۶ و تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۴۵ و الکامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۷۹ (چاپ سوم) چنین آمده که مأمون به هرثمة گفت: «با اهل کوفه و علویان ساختی و آنقدر سستی بخرج دادی تا ابوالسرایا بر ضد ما قیام کرد و آن همه فجایع به بار آورد، و او یکی از یاران تو بود» در این مقام، اتهام هرثمة به این مطالب بسیار مهم است.

۲ - ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۹۴؛ مقاتل الطالبین، ص ۵۳۵.

۳ - مقاتل الطالبین، ص ۵۵۰؛ البداية و النهاية، ج ۱۰، ص ۳۴۵.

۴ - الصلة بين التصوف و التشيع، ص ۱۷۳.

۵ - این نام بدان جهت انتخاب شده که زید خانه‌های عباسیان را در بصره به آتش کشید، و هرگاه شخصی را با جامه سیاه که شعار عباسیان بود، به نزدش می‌آوردند، او را با جامه اش می‌سوزاند. طبری، ج ۱۱، ص ۹۸۶ (لیدن)؛ الکامل، ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۳۴۶.

در روایات چنین آمده که امام رضا علیه السلام از اعمال برادرش زید اظهار بیزاری می‌نمود. شاید علت آن باشد که گذشته از ارتکاب اعمال خلاف دین که در جریان قیامش کرده بود، با زید به نیز همیاری می‌نمود. شاید عم دلیل بیزاری امام رضا علیه السلام آن بود که می‌خواست شر مأمون را از زید دور کند و در ضمن این اتهام را که او جریانات قیام وی را تدبیر می‌کند، از حریم خویشانشن دفع نماید.



کرد که «امیرالمؤمنین»^۱ خوانده می‌شد.
در یمن: ابراهیم بن موسی بن جعفر شورش کرد.
در مدینه: محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسین، ابن
علی بن ابیطالب قیام کرد.
در واسط: که بخش عمده‌ی آن مایل به عثمانیه بود، قیام جعفر
بن زید بن علی، و نیز حسین بن ابراهیم بن حسن بن علی، رخ
داد.

در مدائن: محمد بن اسماعیل بن محمد قیام کرد.
خلاصه سرزمینی نبود که در آن یکی از علویان به ابتکار خود
یا به تقاضای مردم، اقدام به شورش بر ضد عباسیان، نکرده باشد.
بالاخره کار به جایی کشیده شد که اهالی بین النهرین و شام که
به تفاهم با امویان و آل مروان شهرت داشتند، به محمد بن محمد
علوی، همدم ابوالسرایا، گرویده ضمن نامه نوشتند که در انتظار
پیکش نشسته اند تا فرمان او را ابلاغ کند.^۲

اما شورش‌هایی که از سوی غیرعلویان برپا شد، آن‌ها نیز
بسیار است. برخی از این شورش‌ها، مردم را به «خشنودی
خانندان محمد» می‌خواندند، مانند قیام حسن هersh در سال ۱۸۹
هجری^۳ و نیز افرادی دیگر که جای ذکرشان در این کتاب نیست.
اگر کسی مایل به مطالعه باشد باید به کتابهای تاریخی مراجعه

۱ - در میان علویان بجز حضرت علی علیه السلام لقب «امیرالمؤمنین» را نداشت. این موضوع
در مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۳۹ آمده.

۲ - مقاتل الطالبین، ص ۵۳۴. در شرح قیامهای علویان به این کتاب‌ها مراجعه کنید: البداية
و النهایة، ج ۱۰، ص ۲۴۴ تا ۲۴۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۷۳ و ۱۷۴؛ مروج الذهب، ج ۳،
ص ۴۳۹ و ۴۰؛ مقاتل الطالبین، طبری، ابن اثیر و کتاب‌های تاریخی دیگر. با مراجعه به
این منابع معلوم می‌شود که شورشها در نخستین ایام مأمون همه جار را فراگرفته بود.

۳ - البداية و النهایة، ج ۱۰، ص ۲۴۴؛ طبری، ج ۱۱، ص ۹۷۵ (لیدن).

کند.

در ارزیابی شورش‌های ضدعباسی به این نکته پی می‌بریم که خطر جدی از سوی علویان بود که آنان را تهدید می‌کرد. زیرا این شورش‌ها در مناطق بسیار حساسی بر می‌خاست و رهبریشان نیز در دست افرادی بود که از استدلال قوی و شایستگی غیرقابل انکاری برخوردار بودند، و با عباسیان بدین لحاظ هرگز قابل مقایسه نبودند.

این که مردم رهبران این شورشها را تأیید می‌کردند و به سرعت، دعوتشان را پاسخ می‌گفتند خود دلیلی بود بر میزان درک طبقات مختلف ملت و نحوه برداشتشان از خلافت عباسیان و نیز بر شدت خشمشان که بر اثر استبداد حاکمان برانگیخته شده بود. در این میان، مأمون بیش از هر کس دیگر می‌دانست که اگر امام رضا علیه السلام هم بخواهد از آن فرصت استفاده کند و به تحکیم موقعیت و نفوذ خویش بر ضد حکومت جاری، بپردازد. چه فاجعه‌ای در انتظارش است

باید بدانیم علویان و بخش مهمی از مردم، و بلکه عموم مسلمانان، قصد بیعت با مأمون را نداشتند. مانند اهل بغداد که جریان مخالفتشان با او مشهورتر از آن است که ذکر شود.

اما اهالی کوفه - که همواره دوستداران علی و اولادش بودند - با او هرگز بیعت نکردند و تا زمانی بر مخالفت خود باقی ماندند که برادر امام رضا علیه السلام عباس، نزدشان گسیل شد و به بیعتشان فراخواند. در این جا فقط برخی او را پاسخ گفتند، ولی بقیه او را چنین خطاب کردند: «اگر آمده‌ای ما را برای مأمون فرابخوانی و سپس برای برادرت، ما هرگز به این دعوت نیازی نداریم. و اگر



ما را به سوی برادرت، یا برخی از خاندان علی و یا حتی خودت
فرا می‌خوانی، ترا اجابت خواهیم کرد»^۱
مأمون پس از دست یابی به حکومت و قدرتی که آرزو
می‌داشت، همواره این مشکل را احساس می‌کرد که نه فرزندان
پدر، نه علویان و نه اعراب، هیچ کدام از او خشنود نیستند. حتی
غیرعرب‌ها نیز از او سلب اطمینان کرده بودند.

از سوی دیگر، شورش‌های علویان، افزون بر دیگران، از هر
سو آشکار گشته بود، بسیاری از طبقات مردم و بلکه عموم
مسلمانان نیز از بیعت با وی خودداری می‌کردند... خلاصه،
پس از همه‌ی این جریانات مأمون چگونه می‌توانست در برابر
تندبادهای ایستادگی کند و نظام حکومتی خود را رهایی بخشد؟
مأمون دریافته بود که برای رهایی از آن تهدیدهای روزافزون
می‌بایست چند کار را انجام بدهد:

- فرونشاندن شورش‌های علویان
- گرفتن اعتراف از علویان مبنی بر این که حکومت عباسیان
قانونی است.

- از بین بردن محبت و ستایش و احترامی که علویان از سوی
مردم برخوردار بودند و پیوسته روزافزون بود. او می‌بایست این
احساس عمیق را از نهاد مردم بر می‌کند و علویان را به طرُق‌ی که
شبهه و شک زیادی هم برنیا نگیزد، در نظرشان بی‌آبرو می‌گرداند،
تا دیگر نتوانند دست به کوچک‌ترین حرکتی بزنند، و از سوی
مردم حمایت شوند.



۱ - الکامل، ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۹۰؛ تجارب الامم، ج ۶، ص ۴۳۹؛ تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۱۰۲۰ (لیدن)؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۴۸.

-کسب اعتماد و مهر اعراب
- استمرار تأیید قانونی از سوی تمام ایرانیان به خصوص اهالی
خراسان.

- راضی نگهداشتن عباسیان و هواخواهانش که با علویان
دشمنی داشتند.

- تقویت حس اطمینان مردم نسبت به شخص مأمون، چه او
بر اثر کشتن برادر، شهرت و اعتماد مردم را نسبت به خود سست
کرده بود.

- و بالاخره ایجاد مصونیت برای خویشان در برابر خطری که
او را از سوی شخصیتی گرانقدر احساس می‌کرد، آری، مأمون
از شخصیت بانفوذ حضرت امام رضا علیه السلام بسیار بیم داشت که
می‌خواست خود را برای همیشه از این خطر در امان نگاه بدارد.



نیاز به اعتماد به نفس

مأمون بیش از هر کس می‌دانست که برای روبرو شدن با این مشکلات نمی‌توانست نه از عباسیان کمک بگیرد، چه همواره قتل برادرش را بر او عیب‌جویی می‌کردند، و نه از عرب‌ها که از او سلب اعتماد کرده بودند.

از همه مهم‌تر این که در میانشان شخص باکفایتی که قابل اعتماد باشد، باقی نمانده بود.

به هر حال، در آن زمان که مأمون در میان فرزندان پدر خود که عباسی بودند کسی را برای یاری نیافت، ناچار شد مشکلات خود را به کمک علویان و هواخواهان ایشان حل کند! علویانی که خود هسته اصلی مشکلات او را تشکیل داده، بر سر راه حکمرانیش پرتگاه‌ها گسترده بودند. کدام شیوه مفیدتر بود؟

برای مبارزه با مشکلات جای هیچ‌گونه زورگویی و شدت عمل نبود، چه مأمون از نتایج همین شیوه‌ها بود که با بن بست مواجه شده بود.

منطق و استدلال نیز مأمون را سودی نمی‌بخشید. زیرا علویان از این لحاظ به مراتب قویتر از او بودند. اگر منطق آن بود که میان امت اسلامی شایع کرده بودند که جانشینی پیامبر، خویشاوندانش را می‌سزد، پس علویان به خلافت سزاوارتر بودند.

اگر عباسیان می‌خواستند به داشتن لیاقت جهت رهبری به نفع خود استدلال کنند، باز علویان را از خود پیشتر می‌یافتند. زیرا کسی منکر شایستگی ذاتیشان برای سمت رهبری نبود.



اگر می‌خواستند به نصّ قرآن یا سنت استدلال کنند، باز کسی که جرأت این کار را به نفع خویشتن داشت، همان خاندان علی و امامان اهل بیت علیهم‌السلام بودند.

خلاصه هیچ یک از این شیوه‌ها به نظر مأمون کاری نیامد و مأمون همچنان در ورطه‌ی هولناک خود دست و پا می‌زد. پس او چه می‌بایست می‌کرد؟



نقشه مأمون

دیدیم چگونه مأمون در محاصره هشت مشکل بزرگ قرار گرفته بود. برای رهیدن از آن موقعیت دشوار و حفظ مقام خلافت برای خود و خاندانش شیوه‌ی جدیدی را که هرگز سابقه نداشت، طرح ریزی کرد. گویا برای یافتن چنین راه حلی مدتها اندیشیده بود و نقشه‌ای که سرانجام یافت حکایت از رأی محکم و بینش عمیق او می‌کرد.

نقشه‌ی مأمون بسیار شگفت و هیجان‌انگیز بود، ولی با توجه به شرایط آن زمان گامی بود که خیلی طبیعی برداشته می‌شد، یعنی: گرفتن بیعت برای ولی‌عهدی امام رضا علیه‌السلام که پس از مأمون به مقام خلافت برسد. بدین وسیله، مأمون او را امیر همه بنی هاشم - چه عباسیان و چه طالبیان - قرار داد و خود نیز لباس سبز پوشید.





گفتار دوم
داستان ولایت عهدی

نگرشی بر تاریخ

در کتاب‌های تاریخی چنین آمده است که مأمون نخست پیشنهاد خلافت به امام کرد، ولی امام به شدت از پذیرفتن آن خودداری نمود. مدت‌ها مأمون می‌کوشید که امام را به پذیرش این مقام قانع گرداند، ولی موفق نمی‌شد. می‌گویند این کوشش‌ها به مدت دو ماه در «مرو» ادامه یافت که امام همچنان از پذیرفتن پیشنهاد وی امتناع می‌ورزید.^۱

مأمون به امام گفت: «... ای فرزند رسول خدا، من به فضیلت، علم، زهد، پارسایی و خداپرستیت پی بردم و دیدم که تو از من به خلافت سزاوتری»

امام پاسخ داد: «با پارسایی در دنیا امید نجات از شر آن را دارم، با خویشن داری از گناهان، امید دریافت بهره‌ها دارم، و با فروتنی در دنیا مقام عالی نزد خدا می‌طلبم...»

مأمون گفت: می‌خواهم خود را از خلافت معزول کنم و آن را به تو واگذارم و خود نیز با تو بیعت کنم؟!

امام پاسخ داد: اگر این خلافت از آن توست، پس تو حق نداری این جامه‌ی خدایی را از تن خود به در آورده بر قامت شخص دیگری بپوشانی، و اگر خلافت از آن تو نیست، پس چگونه چیزی را که مال تو نیست، به من می‌بخشایی؟^۲



۱ - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴۹؛ بحار، ج ۴۹، ص ۱۳۴؛ ینابیع المودة و سایر کتابها.

۲ - عبارت تاریخ الشیعه، ص ۵۱ و ۵۲ اینست:

«اگر خلافت حقی است که برای تو از سوی خدا شناخته شده، پس نمی‌توانی آن را از خود جدا سازی و به دیگری واگذاری. و اگر چنین حقی برایت نیست، پس چگونه چیزی را که نداری به من می‌بخشانی...»

با این همه مأمون گفت: تو ناگزیر از پذیرفتن آنی!!
امام پاسخ داد: هرگز این کار را با طیب خاطر نخواهم کرد...
روزها و روزها مأمون در متقاعد ساختن امام کوشید و پیوسته
فضل و حسن را به نزدش فرستاد و بالاخره هم مایوس شد از
این که امام خلافت را از وی بپذیرد.

روزی ذوالریاستین، وزیر مأمون، در برابر مردم ایستاد و گفت:
شگفتا! چه امر شگفت انگیزی می‌بینم! می‌بینم که امیرالمؤمنین
مأمون خلافت را به رضا تفویض می‌کند، ولی او نمی‌پذیرد...
من هرگز خلافت را این گونه ضایع شده نیافتم»^۱
اکنون این سوال مطرح می‌شود: آیا مأمون مقام خلافت را به
طور جدی به امام عرضه می‌داشت؟

حقیقت آن است که تمام قراین و شواهد دلالت بر جدی
نبودن پیشنهاد دارد. زیرا مردی که برای رسیدن به خلافت دست
به قتل برادر خویش می‌زند و حتی کمر به قتل وزرا و فرماندهان
خود و دیگران و برای نیل به این مقام، شهرهای بسیاری را به
ویرانی می‌کشانند نمی‌تواند به سادگی دست از خلافت بردارد و
با اصرار و خواهش آن را به کسی واگذارد که نه در خویشاوندی
مانند برادر به او نزدیک است، و نه در جلب اطمینان به پای وزرا
و فرماندهانش می‌رسد.

آیا می‌توان پذیرفت که تمام فعالیت‌های مأمون از جمله

۱ - مراجعه کنید به: روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹؛ اعلام الوری، ص ۳۲۰؛
علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۳۶؛ بنایع المودة، ص ۳۸۴؛ امالی صدوق، ص ۴۲ و ۴۳؛ الارشاد،
ص ۳۱۰؛ کشف الغمة، ج ۳، ص ۶۵ و ۶۶ و ۸۷؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۹ و ۱۴۰؛
المناقب، ج ۴، ص ۳۶۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۸۹؛ بحار، ج ۴۹، ص ۱۲۹ و ۱۳۴ و ۱۳۶؛ معادن
الحکمة، و تاریخ الشیعه و مثير الاحزان، ص ۲۶۱؛ شرح میمیه ابی فراس، ص ۱۶۴ و ۱۶۵؛
غایة الاختصار، ص ۶۸.



قتل برادر، همه به خاطر مصالح امت صورت می‌گرفت و او می‌خواست که راه خلافت را برای امام رضا علیه‌السلام باز کند؟! چگونه می‌توان بین تهدیدهای اونسبت به امام و جدی بودن پیشنهاد مزبور، رابطه معقولی برقرار کرد؟

اگر او توانسته بود با تهدید مقام ولی‌عهدی را به امام بقبولاند پس چرا در قبولاندن خلافت، همین زور و اجبار را به کار نگرفت؟ پس از امتناع امام، دلیل اصرار مأمون چه بود، و چرا امام را به حال خود رها نکرد، و چرا باز هم آن همه زورگویی و اعمال قدرت را در پیش گرفت.

اگر مأمون به راستی می‌خواست امام را بر مسند خلافت مسلمانان بنشاند، پس چرا تأکید می‌کرد که برای رفتن به بارگاهش، از راه کوفه و قم نرود؟ او به خوبی می‌دانست که در این دو شهر مردم آمادگی داشتند که شیفته‌ی امام گردند. باز اگر مأمون راست می‌گفت پس چرا دوبار جلوی امام را در مسیر رفتن به نماز عید گرفت؟ آری، او می‌ترسید که اگر امام به نماز بایستد، پایه‌های خلافتش به تزلزل افتد.

همچنین، اگر او امام را حجت خدا بر خلق می‌دانست و به قول خودش او را داناترین فرد روی زمین باور داشت، پس چرا می‌خواست نظری بر وی تحمیل کند که او آن را به صلاح نمی‌دید، و چرا بالاخره امام را آن همه تهدید می‌کرد؟

و به راستی آن رفتار خشن و بی‌رحمانه‌ای که مأمون پیش از بیعت و بعد از آن، با امام و علویان در پیش گرفته بود، چگونه قابل توجیه است؟ مأمون هرگز خود را آماده‌ی پاسخ به این سؤال‌ها نکرد و در توجیه اقدام خویش منطق استواری برنگزید. او گاهی می‌گفت که



می‌خواهد پاداش علی بن ابیطالب را در حق اولادش منظور بدارد.^۱ گاهی می‌گفت انگیزه‌اش اطاعت از فرمان خدا و طلب خشنودی اوست که با توجه به علم و فضل و تقوای امام رضا علیه السلام می‌خواهد مصالح امت اسلامی را تأمین کند.^۲

و زمانی هم می‌گفت که او نذر کرده در صورت پیروزی بر برادر مخلوعش امین، ولی‌عهدی را به شایسته‌ترین فرد از خاندان ابی طالب بسپارد.^۳

این توجیه‌های خام دلایل عدم توجه مأمون، به پیش‌بینی‌های لازم جهت پاسخگویی به سوال‌های انتقاد آمیز است. و از این روست که آن‌ها را در تناقض و ناهماهنگی می‌یابیم. هر چند کتاب‌های تاریخی به سؤالی که ما عنوان کردیم نپرداخته‌اند، ولی ما شواهد بسیاری یافته‌ایم بر این مطلب که مردم نسبت به آنچه که در دل مأمون می‌گذشت، بسیار شک روا می‌داشتند. از باب مثال، «صولی» و «قفطیو» و دیگران داستان «عبدالله بن ابی سهل نوبختی» ستاره شناس را چنین نقل کرده‌اند که وی برای آزمایش مأمون اظهار داشت که زمان انتخاب شده برای بستن بیعت ولی‌عهدی، از نظر ستاره شناسی، مناسب نمی‌باشد. اما مأمون که اصرار داشت بیعت حتماً باید در همان زمان بسته شود برای هرگونه تأخیر یا تغییری در وقت، وی را به قتل تهدید کرد.^۴



۱ - الآداب السلطانية، الفخری، ص ۲۱۹؛ بحار، ج ۴۹، ص ۳۱۲؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۳۰۸؛ التذکره، ابن جوزی، ص ۳۵۶؛ از شذرات الذهب ابن عماد نیز نقل شده است.

۲ - این مواروع را در سند ولی‌عهدی تصریح نموده است.

۳ - الفصول المهمة، ابن صباغ مالکی، ص ۲۴۱؛ مقاتل الطالبین، ص ۵۳۶؛ اعلام الوری، ص ۳۲۰؛ بحار، ج ۴۹، ص ۱۴۳ و ۱۴۵؛ اعیان الشیعة، ج ۴، بخش ۲، ص ۱۱۲؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام و ارشاد مفید و دیگر کتاب‌ها.

۴ - تاریخ الحکماء، ص ۲۲۲ و ۲۲۳؛ فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، ص ۱۴۲؛ اعیان

آشنایی امام نسبت به هدف‌های مأمون

چنان که گذشت امام به جای موضع سازشگرانه یا موافق در برابر پیشنهاد خلافت، خیلی سرسختانه مقاومت کرد. چرا که به خوبی دریافته بود که در برابر یک بازی خطرناکی قرار گرفته که در بطن خود مشکلات و خطرهای بسیاری را هم برای ایشان، و هم برای علویان و هم برای سراسر امت اسلامی، می‌پرورد.

امام به خوبی می‌دانست که قصد مأمون ارزیابی نیت درونی اوست یعنی می‌خواست بداند آیا امام براستی شوق خلافت در سر می‌پروراند، که اگر این گونه است هر چه زودتر به زندگی‌اش خاتمه دهد. آری، این سرنوشت افراد بسیاری پیش ازین بود، مانند محمد بن محمد بن یحیی بن زید (همراه ابوالسرایا)، محمد بن جعفر، طاهر بن حسین، و دیگران و دیگران.

ازین گذشته، مأمون با دادن پیشنهاد خلافت قصد داشت زمینه را برای پذیرفتن مقام ولی‌عهدی از سوی امام فراهم آورد. امری که هدف‌ها و آرزوهای وی را بر می‌آورد قبول ولی‌عهدی از سوی امام بود نه خلافت.

پس به این نتیجه می‌رسیم که مأمون هرگز در پیشنهاد مقام خلافت جدی نبود.



پیشنهاد ولایت عهدی

پس از آن که امام تراژدی پیشنهاد خلافت را با توجه به جدی نبودن آن از سوی مأمون، پشت سر نهاد، خود را برابر صحنه بازی دیگری یافت. و مأمون با وجود امتناع امام هرگز از پای ننشست و این بار ولی عهدی خویش را به وی پیشنهاد کرد. در این جا نیز امام می دانست که منظور تأمین هدفهای شخصی مأمون است، لذا دوباره امتناع ورزید، ولی اصرار و تهدیدهای مأمون چندان اوج گرفت که امام به ناچار با پیشنهادش موافقت کرد.



دلایل امام برای پذیرفتن ولی عهدی

هنگامی امام رضا علیه السلام ولی عهدی مأمون را پذیرفت که به این حقیقت واقف بود که بهای امتناع از پذیرفتن ولایت عهدی تنها جان خودش نمی‌باشد، بلکه علویان و دوستانشان همه در معرض خطر واقع می‌شوند. در حالی که اگر بر امام جایز بود که در آن شرایط، جان خویشان را به خطر بیفکند، ولی در مورد دوستان و شیعیان خود و یا سایر علویان هرگز به صلاح نمی‌دید که جان آنان را نیز به مخاطره بیندازد.

افزون بر این، بر امام لازم بود که جان خویشان و شیعیان و پیروانش را از گزندها برهاند. زیرا امت اسلامی بسیار به وجود آنان و آگاهی بخشیدنشان نیاز داشت. اینان باید باقی می‌ماندند تا برای مردم چراغ راه و رهبر و مقتدا در حل مشکلات و هجوم شبهه‌ها باشند.

آری، مردم به وجود امام و دست پروردگان وی نیاز بسیار داشتند، چه در آن زمان موج فکری و فرهنگی بیگانه بر همه جا چیره شده بود و با خود ارمغان کفر و الحاد در قالب بحث‌های فلسفی و تردید نسبت به مبادی خداشناسی، می‌آورد. بر امام لازم بود که بر جای بماند و مسؤولیت خویش را در نجات امت به انجام برساند. و دیدیم که امام نیز - با وجود کوتاه بودن دوران زندگی پس از ولی عهدی - چگونه عملاً وارد این کارزار شد. حال اگر او با رد قاطع و همیشگی ولی عهدی، هم خود و هم پیروانش را به دست نابودی می‌سپرد این فداکاری کوچک‌ترین تاثیری در راه تلاش برای این هدف مهم نداشت.

علاوه بر این، نیل به مقام ولی عهدی یک اعتراف ضمنی از



سوی عباسیان به شمار می‌رفت دایر بر این مطلب که علویان نیز در حکومت سهم شایسته ای داشتند.

از دلایل دیگر قبول ولی‌عهدی از سوی امام آن بود که اهل بیت را مردم در صحنه سیاست حاضر ببیند و به دست فراموشیشان نسپارند، و نیز گمان نکنند که آنان همان گونه که شایع شده بود، فقط علما و فقهای هستند که در عمل هرگز به کار ملت نمی‌آیند. شاید امام نیز در پاسخ به این عارفه به این نکته اشاره کرده هنگامی که از وی پرسید:

ای فرزند رسول خدا، به چه انگیزه ای وارد ماجرای ولی‌عهدی شدی؟

امام پاسخ داد:

به همان انگیزه ای که جدم علی علیه السلام را وادار به ورود در شورا نمود.^۱

گذشته از همه این‌ها، امام در ایام ولی‌عهدی خویش چهره‌ی واقعی مأمون را به همه شناساند و با افشا ساختن نیت و هدف‌های وی در کارهایی که انجام می‌داد، هر گونه شبهه و تردیدی را از نظر مردم برداشت. آیا امام رغبتی به این کار داشت؟

این‌ها که گفتیم هرگز دلیلی بر میل باطنی امام برای پذیرفتن ولی‌عهدی نمی‌باشد. بلکه همان‌گونه که حوادث بعدی اثبات کرد، او می‌دانست که هرگز از دسیسه‌های مأمون و دار و دسته اش در امان نخواهد بود و گذشته از جانش، مقامش نیز تا مرگ مأمون پایدار نخواهد ماند. امام به خوبی درک می‌کرد که مأمون به هر وسیله ای که شده در مقام نابودی وی - جسمی یا معنوی - برخورد خواهد آمد.



۱ - مراجعه شود به: مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۴؛ معادن الحکمة، ص ۱۹۲؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴۰؛ بحار، ج ۴۹، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

برخی از دلایل ناخشنودی امام علی‌علیه‌السلام

متونی که در این باره به دست ما رسیده آن قدر زیاد است که به حد تواتر رسیده. ابوالفرج می نویسد: «... مأمون، فضل و حسن، فرزندان سهل، را نزد علی بن موسی علی‌علیه‌السلام روانه کرد. ایشان به وی مقام ولی عهدی را پیشنهاد کردند، ولی او نپذیرفت، آنان پیوسته پیشنهاد خود را تکرار کردند و امام همچنان از پذیرفتنش خودداری می کرد، تا یکی از آن دو نفر زبان به تهدید گشود، دیگری نیز گفت، به خدا سوگند که مأمون مرا دستور داده تا گردنت را بزنم اگر با خواست او مخالفت کنی»^۱

برخی دیگر چنین آورده اند که مأمون به امام علی‌علیه‌السلام گفت: ای فرزند رسول خدا، این که از پدران خود داستان مسموم شدن خود را روایت می کنی، آیا می خواهی با این بهانه جان خود را از تن در دادن به این کار آسوده سازی و می خواهی که مردم ترا زاهد در دنیا بشناسند؟

امام رضا علی‌علیه‌السلام پاسخ داد: به خدا سوگند، از روزی که او مرا آفریده است هرگز دروغ نگفته‌ام، و نه به خاطر دنیا زهد در دنیا را پیشه کرده ام، و در ضمن می دانم که منظور تو چیست و تو به راستی چه از من می خواهی.

- چه می خواهیم؟
- آیا اگر راست بگویم در امانم؟
- بلی در امان هستی.
- تو می خواهی که مردم بگویند، علی بن موسی از دنیا



روگردان نیست، اما این دنیاست که بر او اقبال نکرده. آیا نمی بینید چگونه به طمع خلافت، ولی عهدی را پذیرفته. در این جا مأمون برآشت و به او گفت: تو همیشه به گونه‌ی ناخشنودی با من برخورد می‌کنی، در حالی که ترا از سطوت خود ایمنی بخشیدم. به خدا سوگند، اگر ولی عهدی راقبول کنی که هیچ، و گرنه مجبورت خواهم کرد که آن را بپذیری. اگر باز همهچنان امتناع بورزی، گردنت را خواهم زد.^۱

امام رضا علیه السلام در پاسخ ریّان که علت نپذیرفتن ولی عهدی را پرسیده بود، فرمودند:

«... خدا می‌داند که چقدر از این کار بدم می‌آید. ولی چون مرا مجبور کردند که از میان کشته شدن یا پذیرفتن ولی عهدی یکی را برگزینم، من ترجیح دادم که آن را بپذیرم ... در واقع این ضرورت بود که مرا به پذیرفتن آن کشاند و من تحت فشار و اکراه بودم...»^۲

امام علیه السلام حتی در پشت نویس پیمان ولی عهدی این نارضایتی خود و به سامان نرسیدن ولی عهدی خویش را برملا کرده بود.^۳



۱۲- در این باره مراجعه شود به: مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۳؛ امالی صدوق، ص ۴۳؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴۰؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۳۸؛ منیر الاحزان، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ روضه الواعظین، ج ۱، ص ۲۶۸؛ بحار، ج ۴۹، ص ۱۲۹ و سایر کتاب‌ها.

۲۱- علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۳۹؛ روضه الواعظین، ج ۱، ص ۲۶۸؛ امالی صدوق، ص ۷۲؛ بحار، ج ۴۹، ص ۱۳۰؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۹.

۳- در موضوع اجبار امام علیه السلام به امضای سند ولی عهدی به این منابع رجوع کنید: ینابیع المودة، ص ۳۸۴؛ منیر الاحزان، ص ۲۶۱، ۲۶۲ و ۲۶۳؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۶۵؛ امالی صدوق، ص ۶۸ و ۷۲؛ بحار، ج ۴۹، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۲۷ و ۲۳۸؛ ارشاد مفید، ص ۱۹۱؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام.



فصل سوم

اهداف مأمون از بیعت برای ولی عهدی

قصد مأمون از گرفتن بیعت برای ولی عهدی امام رضا علیه السلام
تأمین هدف هایی بود که به اجمال بیان می گردد:

کنترل امام

احساس ایمنی از خطری که همواره آن را از سوی امام رضا علیه السلام
احساس می کرد. شخصیتی نادر که نوشته های علمیش در شرق و
غرب نفوذ فراوان داشت و نزد خاص و عام - به اعتراف مأمون - از
همه محبوبتر بود. در صورت ولی عهدی، او دیگر نمی توانست مردم
را به شورش یا هرگونه حرکت دیگری برضد حکومت، دعوت کند.
شخصیت امام باید تحت کنترل دقیق وی قرار گیرد، و هم از داخل و
هم از خارج این کنترل بر او اعمال گردد، تا آن که کم کم راه برای نابود
ساختن وی به شیوه های مخصوصی هموار شود. به عنوان مثال یکی از
انگیزه های مأمون در تزویج دخترش این بود که در زندگی شخصی امام
مراقبی را بگمارد که هم مورد اطمینان او باشد و هم جلب اعتماد بنماید.
افزون بر این، چشم های دیگری نیز از سوی مأمون برای مراقبت
امام رضا علیه السلام گماشته شده بودند که تمام حرکات و اعمال وی را گزارش
می کردند. یکی از آنها «هشام بن ابراهیم راشدی» بود که از نزدیکان امام به
شمار رفته، کارهایش همه به دست وی انجام می گرفت. هنگامی که امام را
به مرو آوردند، هشام با ذوالریاستین و مأمون ارتباط برقرار کرد و موقعیت
ویژه خود را به آنان عرضه کرد. مأمون نیز او را به عنوان دربان امام قرار داد.
از آن پس تنها کسی می توانست امام را ملاقات کند که هشام می خواست.
در نتیجه، دوستان امام کمتر به او دسترسی پیدا می کردند...^۱



جدا کردن امام از مردم و شیعیان

مأمون می‌خواست امام چنان به او نزدیکی پیدا کند که به راحتی بتواند او را از زندگی اجتماعی محروم ساخته، مردم را از امام دور بگرداند. تا آنان تحت تأثیر شخصیت امام، علم، حکمت و درایت ایشان قرار نگیرند.

از این مهم‌تر آن که مأمون می‌خواست امام را از شیعیان و دوستانش نیز جدا سازد تا با قطع رابطه شان به پراکندگی افتند و دیگر نتوانند دستورهای امام را دریافت کنند.



کسب پایگاه مردمی

همزمان با آن که مأمون می‌خواست خود را در پناه وجود امام علی‌علیه‌السلام از خشم و انتقام مردم علیه بنی عباس مصون بدارد، همچنین می‌خواست از احساسات مردم نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام - که پس از برافروختن شعله جنگ بین او و برادرش پیوسته رو به تزاید بود - نیز به نفع خویشتن و در راه مصالح حکومت عباسی، بهره برداری کند.

به دیگر سخن، مأمون از این بازی می‌خواست پایگاهی نیرومند و گسترده و ملی برای خود کسب کند. او چنین می‌پنداشت که به همان اندازه که شخصیت امام علی‌علیه‌السلام از تأیید و نفوذ و نیرومندی برخوردار است، حکومت وی نیز می‌توانست با اتصال به او در میان مردم جا باز کند.

دکتر شبیبی می‌نویسد: «امام رضا علی‌علیه‌السلام پس از ولی‌عهد شدن دیگر تنها پیشوای شیعیان نبود، بلکه اهل سنت، زیدیه و دیگر فرقه‌های متخاصم شیعه، همه بر امامت و رهبری وی اتفاق کردند»^۱



نیاز به پشتوانه محکم علمی و شخصیتی

نظام حکومتی در آن ایام نیاز به شخصیتی داشت که عموم مردم را با خشنودی به سوی خود جلب کند. در برابر آن افراد کم لیاقت و چاپلوسی که بر سر خوان حکومت عباسی فقط به منظور طلب شهرت و طمع مال گرد آمده بودند و حال و مالشان بر همگان روشن بود، وجود چنان شخصیتی عظیم یک نیاز مبرم بود. به ویژه آن که به لحاظ منطق در برابر هجوم علمای سایر ادیان با شکست مواجه می‌شدند. به همین جهت، متفکران سایر ادیان بر فعالیت خود بسی افزوده بودند.

بنابراین، حکومت در آن ایام به دانشمندان لایق و آزاداندیش نیاز داشت نه به یک مشت آدم چاپلوس و خشک و تهی مغز. لذا می‌بینیم که مأمون اصحاب حدیث متحجر را از خود می‌راند، و بر عکس، معتزلیانی چون «بشر مریسی» و «ابوالهذیل علاف» را به خویشتن جذب می‌کرد. با این همه، تنها شخصیت علمی که در برتری علمیش توأم با تقوا و فضیلت، کسی تردید نداشت امام رضا علیه السلام بود. این را خود مأمون نیز اعتراف کرده بود. بنابراین، حکومت به وی بیش از هر شخصیت دیگری احساس نیاز می‌کرد.

با توجه به اوضاع پر آشوب آن زمان سردمداران حکومت تلاش می‌کردند که ذهن مردم را به طرقی از حقیقت آنچه که در متن جامعه می‌گذرد، منصرف گردانند. تا بدین وسیله و با توجه به رویدادها و مباحث مهم علمی مشکلات حکومت و ملت کمتر احساس شود.



اثبات خیر خواهی و رعایت مصالح عمومی مسلمانان

برای مأمون طبیعی بود که مدعی شود - چنان که در سند ولایت‌عهدی مدعی شد هدف از تمام کارها و اقداماتش چیزی غیر از خیر امت و مصالح مسلمانان نبوده است. حتی در کشتن برادرش نمی‌خواست فقط به ریاست و حکومت دست یابد، بلکه بیشتر هدفش تأمین مصالح عمومی مسلمانان بوده است. دلیل بر این ادعا آن است که چون خیر ملت را در جدا ساختن خلافت از عباسیان و تسلیم آن به بزرگترین دشمن این خاندان یافت، هرگز درنگ نکرد و با طیب خاطر، به گفته‌ی خویش، این عمل را انجام داد. بدین وسیله، مأمون کفاره‌ی گناه زشت خود را که قتل برادر بود و بر عباسیان هم بسیار گران تمام می‌شد، پرداخت. با این عمل رابطه‌ی امت را با خلافت استوار کرده اعتمادشان را در این راه جلب نمود، بگونه‌ای که دل و دیده‌ی مردم متوجه آن گردید. مردم بدین امر دل بسته بودند که دستگاه خلافت از آن پس با آنان و در خدمتشان خواهد بود.

در نتیجه، مأمون با این شگرد توانسته بود برای هر اقدامی حمایت مردم را جلب کند هر چند که آن اقدام نامأنوس و یا نامعقول جلوه نماید.

به هر حال، از آن‌چه که گفتیم دو نتیجه گرفته می‌شود: نخست: پس از این اقدامات از سوی مأمون، دیگر منطقی نبود که اعراب به دلیل رفتار پدر یا برادر و یا سایر پیشینیانش باز هم از دست او عصبانی باشند. چون هر کس در گرو عملی است که



خود انجام می‌دهد نه دیگری.

چگونه بر اعراب روا بود که مأمون را مورد خشم خود قرار دهند و حال آن که خلافت را به آنان یعنی به ریشه دارترین خانواده در میانشان برگرداند، و عملاً نشان داد که جز صلاح و نیکی برای عرب و غیرعرب نمی‌خواهد.

از این رو، دیگر جای شگفتی نبود اگر اعراب بیعت با امام رضا علیه السلام را با روحی سرشار از خشنودی پذیرفتند.

دوم: مأمون با این عمل یاری ایرانیان، - به ویژه اهالی خراسان و کسانی که شیعه علویان بودند، - را تضمین کرد چون او بزرگ‌ترین آرزوی آنها را عملی ساخته و ثابت کرده بود نسبت به شخصی که محبوب‌ترین انسان‌ها نزد ایشان است، مهر می‌ورزد و این که در نظر او فرقی میان عرب و عجم یا عباسی و غیرعباسی وجود ندارد. او فقط به مصالح امت می‌اندیشد و بس.



فرو نشاندن شورش های علویان

مأمون می‌خواست با انتخاب امام رضا علیه السلام به ولی عهدی خویش، شعله شورش های پی در پی علویان را که تمام ایالات و شهرها را فراگرفته بود، فرو نشانند. به راستی همین گونه هم شد، چون پس از انجام بیعت تقریباً دیگر هیچ قیامی صورت نگرفت، مگر قیام عبدالرحمن بن احمد در یمن، و البته انگیزه‌ی آن ظلم والیان آن منطقه بود که به مجرد دادن قول رسیدگی به خواسته‌هایش، او نیز بر سر جای خود نشست.

در این جا چند نکته را هم باید افزود:

الف: موفقیت مأمون تنها در فرو نشاندن این شورش‌ها نبود، بلکه اعتماد بسیاری از رهبران و هواخواهانشان را نیز به سوی خود جلب کرد.

به علاوه، بسیاری از رهبران و پیروانشان با مأمون بیعت هم کردند. بسیاری از مسلمانان که تا آن زمان مخالف او بودند، از اطاعت درآمدند. این خود بدون تردید یکی از بزرگ‌ترین آرزوهای مأمون بود.

ب: بیشتر قیام‌هایی که بر ضد مأمون صورت می‌گرفت، از سوی اولاد حسن بود، به ویژه آنانی که آیین زیدیه را پذیرفته بودند. لذا او می‌خواست که در برابر ایشان ایستادگی کند و برای همیشه خود و آیینشان را به نابودی کشاند.

در آن زمان، مذهب زیدیه بسیار رواج پیدا کرده بود و هر روز نیز دامنه اش گسترده تر می‌شد. شورشگران زیدی نفوذ فراوانی در میان مردم داشتند، به طوری که حتی مهدی یک نفر زیدی



را به نام یعقوب بن داود، به وزارت خود گماشته و تمام امور خلافتش را به دست وی داده بود.^۱

مورخان این مطلب را به صراحت نوشته اند که اصحاب حدیث همگی همراه با ابراهیم بن عبدالله بن حسن قیام کرده و یا فتوا به همپارزش در این قیام داده بودند.^۲

به هر حال، چیزی که برای مأمون مهم بود تار و مار کردن زیدیه و در هم شکستن شوکت و ارجشان، از طریق اخذ بیعت با امام رضا علیه السلام بود. او حتی با دادن لقب «رضا» به امام قصد خلع شعار از آنان را کرده بود که پیوسته از آغاز دعوت و قیام خویش فریاد بر می‌آوردند و می‌گفتند: «رضا و خشنودی خاندان محمد».^۳

در برابر این شعار، مأمون به امام لقب رضا را داد تا به همه بفهماند که اکنون رضای خاندان محمد به دست وی تحقق یافته و از این پس هرگونه دعوتی در این زمینه خالی از محتواست. بدین وسیله بود که مأمون ضربه بزرگی به زیدیه فرود آورد.



۱ - البدایة و النہایة، ج ۱۰، ص ۱۴۷.

۲ - مقاتل الطالبین، ص ۳۷۷ و صفحات دیگر آن و نیز سایر کتابها. برخی از محققان، برآند که فقط اهل حدیث کوفه در این قیام شرکت کردند، ولی ظاهراً آن است که مراد همه اهل حدیث بطور اطلاق باشد. این را مقاتل الطالبین هم تأیید می‌کند.

۳ - الآداب السلطانیة، فخری، ص ۲۱۷؛ ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۹۴؛ البدایة و النہایة، ج ۱۰، ص ۲۴۷؛ طبری، ابن اثیر، قلقشندی، ابوالفرج، مفید و هر مورخی که ماجرای ولی عهدی را در کتاب خود آورده. البته در این باره متون دیگری هم یافت می‌شود که علت تسمیه رضا را به این دلیل دانسته است که دوست و دشمن به شخصیت وی احترام می‌گذاشتند.

اثبات مشروعیت

پذیرفتن ولی عهدی از سوی امام رضا علیه السلام پیروزی دیگری هم برای مأمون به ارمغان آورد. آن این که بدین وسیله توانست از سوی علویان اعتراف بگیرد که حکومت عباسیان از مشروعیت برخوردار است. این موضوع را مأمون نیز خود به صراحت گفته بود: «ما او را ولیعهد خود قرار دادیم تا ملک و خلافت را برای ما اعتراف کند...»

جنبه خفی این اعتراف آن بود که امام رضا علیه السلام با پذیرفتن این مقام اقرار می‌کرد که خلافت هرگز به تنهایی برای او و علویان نیست. بنابراین، مأمون دیگر خوب می‌دانست چگونه با همان سلاحی که علویان در دست داشتند، با آن‌ها مبارزه کند. از آن پس دیگر دشوار بود که کسی دعوت به یک شورش را علیه حکومتی که این گونه به مشروعیتش اعتراف شده بود، اجابت کنند.

علاوه بر این مأمون می‌خواست از این اعتراف منحصر بودن حکومت برای عباسیان را نتیجه بگیرد و این که علویان هرگز بهره‌ای از خلافت ندارند و ولی عهدی امام رضا علیه السلام فقط جنبه لطف و گشاده دستی داشته و به انگیزه ایجاد پیوند میان خاندان عباسی و علوی صورت گرفته است تا زنگار کدورت‌ها از دل مردم به خاطر آن‌چه که از سوی رشیدو اسلافش بر سرایشان آمده بود، زدوده شود.



تأیید گرفتن بر عملکرد و اقدامات حکومت

مأمون، به گمان خود، از امام رضا علیه السلام قانونی بودن اقدامات خود را در مدت ولایت عهدی، به طور ضمنی گرفت، و همان تصویری را که خود می‌خواست از حکومت و حاکم در برابر دیدگان مردم قرار داد.

سکوت امام در برابر اعمال هیأت حاکمه در ایام ولایت عهدی، به عنوان رضایت و تأیید وی تلقی می‌شد. در آن صورت، مردم به راحتی می‌توانستند ماهیت حکومت خود امام یا هر علوی دیگری که ممکن بود روزی بر سر کار آید، پیش خود مجسم کنند. حال اگر قرار است که شکل و محتوا و اساس یکی باشد و فقط در نام و عنوان اختلافی رخ دهد، مردم چرا خود را به زحمت بیندازند دنبال چیزی که وجود خارجی ندارد، یعنی حکومت برتر و حکمرانانی دادگسترتر، بگردند.



شکستن موقعیت اجتماعی امام علیؑ

پس از دستیابی به تمام هدف‌هایی که مأمون از ولی‌عهدی امام رضا علیؑ منظور کرده بود، نوبت به اجرای بخش دوم برنامه جهنمی‌اش فرا رسید. و آن نابودی شخصیت و قداست اجتماعی امام بود. او باید این کار را انجام می‌داد تا برای همیشه از منشأ خطر و تهدید علیه حکومتش، رهایی یابد.

مأمون تصمیم گرفت که نظر مردم را از علویان برگرداند و حس اعتماد و مهرشان را از آنان بزداید، ولی البته به گونه‌ای که احساساتشان را هم جریحه دار نکند.

اجرای این هدف از آن‌جا شروع شد که مأمون کوشید تا موقعیت اجتماعی امام رضا علیؑ را متزلزل سازد. این موضوع را مأمون نزد حمید بن مهران و گروهی از عباسیان به صراحت بازگو کرد.

مأمون گمان می‌کرد که اگر امام رضا علیؑ را ولی‌عهد خویش گرداند، همین رویداد به تنهایی کافی خواهد بود تا موقعیت اجتماعی امام در هم بشکند و ارجش پیش مردم فرو بیفتد. زیرا مردم هر چند به زبان نگویند، ولی عملاً این بینش را پیدا می‌کنند که امام با پذیرفتن مقام ولی‌عهدی ثابت کرده که اهل دنیاست. مأمون می‌پنداشت که اگر ولی‌عهدی را به امام بقبولاند، به شهرت امام لطمه وارد می‌کند و حس اطمینان مردم را نسبت به وی جریحه دار می‌سازد، چه تفاوت سنی میان آن دو نیز بسیار بود، یعنی امام بیست و دو سال از مأمون بزرگتر بود و چون قبول ولایت‌عهدی در چنان سنی غیرطبیعی می‌نمود، لذا مردم این امر



را حمل بر دنیاپرستی امام رضا علیه السلام می کردند.
امام رضا علیه السلام نیز خود این نقشه مأمون را دریافته بود که در
جایی می گفت: «... می خواهد مردم بگویند: علی بن موسی از
دنیا رو گردان نیست... مگر نمی بینید چگونه به طمع خلافت،
ولایت عهدی را پذیرفته است؟!...».







فصل چهارم

موضع گیری امام علی^{علیه السلام} در برابر توطئه‌ی ولایت عهدی

روشن شد که مأمون از بازی که در پیش گرفته بود، هدفی جز تفوق بر مشکلات خویش نداشت. او می‌خواست پایه‌های حکومت خویش و خلافت عباسیان را استوار کند. اکنون این پرسش مطرح است که در برابر این بازی، امام علیؑ چه موضعی اتخاذ کرد؟ آیا امام عرصه را برای مأمون فراخ گذاشت تا به آرزوهای خویش برسد؟ یا ایشان نیز برنامه‌هایی خاص برای خود داشت و می‌کوشید به هدفهایش دست یابد؟

حقیقت آن است که امام علیؑ توانست با تدبیر و برنامه‌ی خردمندانه‌ی خویش، راه هر گونه فرصت طلبی را بر مأمون ببندد. مأمون نیز چنان با یأس و سرافکنندگی روبرو شد که به ناچار به کشتن امام روی آورد.

برنامه‌های امام علیؑ

از آن‌جا که مأمون مصمم بود که نقشه‌های خود را از راه ولی‌عهد ساختن امام علیؑ اجرا کند و ایشان هم چاره‌ای جز پذیرفتن آن نداشت، دیگر طبیعی بود که امام و سایل مقابله با مأمون را طی برنامه‌ای دقیق فراهم آورد تا هدف‌های پلید مأمون را - که کوچکترین آن‌ها لطمه زدن به حیثیت معنوی و اجتماعی امام علیؑ بود - خنثی گرداند.

برنامه امام علیؑ در این جهت بسیار دقیق و متقن طرح شد که در شکست توطئه‌ی مأمون پیروزی‌هایی به دست آورد و مانع رسیدن مأمون به بسیاری از هدف‌هایش شد آن هم به گونه‌ای که مسیر امور به سود امام علیؑ و زیان مأمون جریان یافت.

امام رضا علیؑ به صورت گوناگونی برای روبرو شدن با توطئه‌های مأمون اتخاذ موضع کرد که مأمون آن‌ها را بیشتر به حساب نیآورده بود.



الف) افشاگری نسبت به تحمیلی بودن ولایت عهدی

۱ - خودداری از پذیرش پیشنهاد مأمون در مدینه

امام علیؑ تا وقتی که در مدینه بود از پذیرفتن پیشنهاد مأمون خودداری کرد و آن قدر سرسختی نشان داد تا بر همگان معلوم بدارد که مأمون به هیچ قیمتی از او دست بر نمی‌دارد. حتی در برخی از متون تاریخی به این نکته اشاره شده است که رفتن امام از مدینه به مرو با اختیار خود ایشان صورت نگرفت و اجبار محض بود.

اتخاذ چنین موضع سرسختانه‌ای برای آن بود که مأمون بداند که امام دستخوش نیرنگ وی قرار نمی‌گیرد و به خوبی به توطئه‌ها و هدف‌های پنهانیش آگاهی دارد. تازه با این شیوه امام علیؑ توانسته بود شک مردم را نیز پیرامون آن رویداد برانگیزد.

۲ - نیاوردن خانواده به مرو

مأمون از امام خواسته بود که از خانواده اش هر که را می‌خواهد همراه خویش به مرو بیاورد، ولی امام با خود هیچ کس حتی فرزندش امام جواد علیؑ را هم نیاورد. در حالی که آن یک سفر کوتاه نبود، سفر مأموریتی بس بزرگ و طولانی بود که باید امام طبق گفته‌ی مأمون رهبری امت اسلامی را به دست بگیرد. امام حتی می‌دانست که از آن سفر برایش بازگشتی وجود ندارد.



۳ - اعلام همبستگی ولایت با توحید

در نیشابور، امام با نمایانندن چهره محبوبش برای صدها هزار تن از مردم استقبال کننده، روایت زیر را خواند:

«کلمه توحید(لااله الا الله) دژ من (پروردگار) است، پس هر کس به دژ من واردشود از کیفرم مصون می ماند»

در آن روز این حدیث را حدود بیست هزار نفر به محض شنیدن از زبان امام نوشتند و این رقم با توجه به کم بودن تعداد باسوادان در آن ایام، بسیار اعجاب انگیز است.

امام در آن شرایط مسایل فرعی دین و زندگی مردم را عنوان نکرد. از نماز و روزه و از این قبیل مطالب چیزی را گفتنی ندید و نه مردم را به زهد در دنیا و آخرت سازی تشویق کرد. امام حتی از آن موقعیت شگرف برای تبلیغ به نفع خویش نیز سود نجست و با آن که در سفر سیاسی به مرو بود هرگز مسایل سیاسی یا شخصی خویش را با مردم در میان ننهاد.

به جای همه اینها، امام به عنوان رهبر حقیقی مردم توجه همگان را به مساله ای معطوف نمود که مهم ترین مسایل زندگی حال و آینده شان به شمار می رفت.

آری، امام در آن شرایط حساس فقط بحث «توحید» را پیش کشید، چون توحید پایه هر زندگی با فضیلتی است که ملت ها به کمک آن از هر نگون بختی و رنجی، رهایی می یابند. اگر انسان توحید را در زندگی خویش گم کند همه چیز را از کف باخته است.



رابطه مسأله ولایت با توحید

پس از خواندن حدیث توحید، ناقه‌ی امام به راه افتاد، ولی هنوز دیدگان هزاران انسان شیفته به سوی او بود. همچنان که مردم غرق در افکار خویش بودند و یا به حدیث توحید می‌اندیشیدند، ناگهان ناقه ایستاد و امام سر از عماری بیرون آورد و کلمات جاویدان دیگری به زبان آورد، با صدای رسافرمود:

«کلمه توحید شرطی هم دارد، و آن شرط من هستم»
در این جا امام یک مسأله‌ی بنیادی دیگری را عنوان کرد، یعنی مسأله «ولایت» که همبستگی زیادی با توحید دارد.

آری، اگر ملتی خواهان زندگی بافضیلتی است پیش از آن که مسأله رهبری حکیمانه و دادگرانه برایش حل نشده هرگز آموزش به سامان نخواهد رسید. اگر مردم به ولایت نگروند جهان صحنه تاخت و تاز ستمگران و طاغوت‌ها خواهد بود که برای خویشتن حق قانونگذاری که مختص خداست، قابل می‌شوند و با اجرای احکامی غیر از حکم خدا جهان را به وادی بدبختی، شقاوت، سرگردانی و بطالت خواهند کشاند.

اگر به راستی رابطه ولایت با توحید را درک کنیم، در می‌یابیم که گفته‌ی امام «و آن شرط، من هستم» با یک مسأله‌ی شخصی آن هم به نفع خود ایشان، سر و کار نداشت. بلکه یک موضوع اساسی و کلی را می‌خواست با این بیان خاطر نشان کند، لذا پیش از خواندن حدیث مزبور، سلسله آن را هم ذکر می‌کند و به ما می‌فهماند که این حدیث، کلام خداست که از زبان پدرش و جدش و دیگر اجدادش تا رسول خدا شنیده شده است. چنین



شیوه ای در نقل حدیث از امامان ما بسیار کم سابقه دارد مگر در موارد بسیار نادری مانند این جا که امام می خواست مسأله «رهبری امت» را به مبدأ اعلی و خدا پیوسته سازد.

رهبری امام از سوی خدا تعیین شده بود نه از سوی مأمون امام در نیشابور از فرصت برای بیان این حقیقت سود جست و در برابر صدها هزار تن خویشان را به حکم خدا، امام مسلمانان معرفی کرد. بنابراین، بزرگترین هدف مأمون را با این آگاهی بخشیدن به توده‌ها درهم کوبید، او می خواست که با کشاندن امام به مرو از وی اعتراف بگیرد که حکومت او و بنی عباس یک حکومت قانونی است.

امام بر ولایت خویش در فرصت‌های گوناگون تأکید می نمود، حتی در سند ولی عهدی و حتی در کتاب جامع اصول و احکام اسلام، که به تقاضای مأمون نوشته بود. در این کتاب نام دوازده امام، با آن که هنوز چند تن از آنان متولد نشده بودند، ذکر شده است. در مباحثات علمی که با حضور مأمون تشکیل می شد امام رضا علیه السلام هر بار که فرصت می یافت حقانیت این امامان را برای دانشمندان اثبات می کرد.

نکته مهم

امامان ما در هر مسأله ای ممکن بود «تقیّه» را روا بدانند ولی آنان در این مسأله که خود شایسته رهبری امت و جانشینی پیامبرند، هرگز تقیه نمی کردند، هر چند این مورد از همه بیشتر خطر و زیان برایشان در برداشت.

از باب مثال، امام موسی علیه السلام را می بینیم که با جبار ستمگری



چون هارون الرشید برخورد پیدا می‌کند. و بارها و در فرصت‌های گوناگون حق خویش را برای رهبری مطرح می‌نمود.^۱ رشید نیز خود در برخی جاها به این حقانیت چنان که کتب تاریخی نوشته‌اند، اذعان کرده است.

روزی رشید از او پرسید:

- آیا تو همانی که مردم در خفا دست بیعت با تو می‌فشارند؟
امام پاسخ داد که:

- من امام دل‌ها هستم ولی تو امام بدن‌ها.^۲

فاش‌گویی امام حسن و امام حسین علیهما السلام درباره حقانیت خویش نسبت به امر رهبری که اصلاً نیازی به بیان ندارد.

درست است که امامان علیهم السلام پس از فاجعه امام حسین علیه السلام، از دست بردن به شمشیر برای گرفتن حق خود منصرف شدند و هم خود را به تربیت مردم و پاسداری دین از انحراف یافتن، مصروف داشتند. آنان می‌دانستند که بدون داشتن یک پایگاه نیرومند و آگاه مردمی هرگز به نتیجه‌ی مطلوبی نخواهند رسید. یعنی نمی‌توانستند آن گونه که خود و خدایشان می‌خواست پیروزمندانه زمام رهبری به دست بگیرند.

ولی با این وصف، همان گونه که گفتیم حقانیت خود را پیوسته آشکارا بیان می‌کردند، حتی در برابر زمامداران عباسی هم عصر خویش.



۱ - مراجعه شود به: الصواعق المحرقة، ینابیع المودة، وفيات الاعیان، بحار، قاموس الرجال و دیگر منابع.

۲ - الاتحاف بحب الاشراف، ص ۵۵؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۲.

۴ - رد پیشنهاد ولایت عهدی در مرو

بعد از رسیدن امام علی^{علیه السلام} به مرو و گذشت ماه‌ها همچنان از موضع منفی با مأمون سخن می‌گفت نه پیشنهاد خلافت و نه پیشنهاد ولی عهدی هیچ کدام را نمی‌پذیرفت، تا این که مأمون با تهدیدهای مکرری قصد جاننش را کرد.

امام با این‌گونه موضع‌گیری زمینه را طوری چید که مأمون را رویاروی حقیقت قرار دهد. امام گفت: می‌خواهم کاری کنم که مردم نگویند علی بن موسی به دنیا چسبیده، بلکه این دنیاست که از پی او روان شده. با این شگرد به مأمون فهماند که نیرنگش چندان موفقیت آمیز نبوده، در آینده نیز باید دست از توطئه و نقشه ریزی بردارد. در نتیجه از مأمون سلب اطمینان کرد و او را در هر عملی که می‌خواست انجام دهد به تزلزل انداخت. علاوه بر این، در دل مردم نیز علیه مأمون و کارهایش شک و بی‌اطمینانی برانگیخت.



۵ - تاکید نسبت به تحمیل ولایت عهدی

امام رضا علیه السلام به این موارد بسنده نکرد بلکه در هر فرصتی تأکید می‌کرد که مأمون او را به اجبار و با تهدید به قتل، به ولی‌عهدی رسانده است.

افزون بر این، مردم را گه‌گاه از این موضوع نیز آگاهی می‌داد که مأمون به زودی دست به نیرنگ می‌زند و پیمان خود را می‌شکند. امام به صراحت می‌گفت که به دست کسی جز مأمون کشته نخواهد شد و کسی جز مأمون او را مسموم نخواهد کرد. این موضوع را حتی در پیش روی مأمون هم گفته بود.

امام تنها به گفتار بسنده نمی‌کرد بلکه رفتارش در طول مدت ولی‌عهدی همه از نارضایتی و مجبور بودنش حکایت می‌کرد.

بدیهی است که این موارد همه عکس نتیجه‌ای را که مأمون از ولی‌عهدی وی انتظار داشت، به بار می‌آورد.



۶ - اعلام این که خلافت حق مسلم او است.

امام علیه السلام از کوچکترین فرصتی که به دست می‌آورد سود می‌جست این نکته را به دیگران یادآوری می‌کرد که مأمون در اعطای سمت ولی‌عهدی کار مهمی نکرده جز آن که در راه بازگرداندن حق مسلم خود او که پیشتر از دستش به غصب رفته بود، گام برداشته است. بنابراین، امام به مردم قانونی نبودن خلافت مأمون را پیوسته خاطر نشان می‌ساخت.

اولین مورد را در شیوه‌ی گرفتن بیعت می‌بینیم که امام علیه السلام جهل مأمون را نسبت به شیوه رسول خدا صلی الله علیه و آله که مأمون مدعی جانشینیش بود، برملا ساخت. مردم برای بیعت با امام آمده بودند که امام دست خود را به گونه‌ای نگاه داشت که پشت دست در برابر صورتش و روی دست رو به مردم قرار می‌گرفت. مأمون به وی گفت چرا دستت را برای بیعت پیش نمی‌آوری. امام فرمود: تو نمی‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به همین شیوه از مردم بیعت می‌گرفت.^۱

امام علیه السلام خود در نیشابور امامت خویش را شرط کلمه توحید و راه ورود به دژ محکم الهی معرفی کرده بود. وی همچنین امامان قانونی را در بسیاری از موارد از جمله در رساله‌ای که برای مأمون نوشته بود شماره کرده و خود نیز در شمار آنان بود. به این نکته در ظهرنویس سند ولی‌عهدی نیز اشاره فرمود. دیگر از نکات شایان توجه آن که در مجلس بیعت، امام علیه السلام



۱ - المناقب، ج ۴، ص ۳۶۹ و ۴۶۴؛ بحار، ج ۴۹، ص ۱۴۴؛ علل الشرایع، مقاتل الطالبین، نورالابصار، نزهة الجلیس، عیون اخبار الرضا علیه السلام.

به جای ایراد سخنرانی طولانی، عبارات کوتاه زیر را بر زبان جاری ساخت:

«ما به خاطر رسول خدا بر شما حقی داریم و شما نیز به خاطر او بر ما حقی دارید، یعنی هرگاه شما حق ما را ادا کنید بر ما واجب می‌شود که حق شما را منظور بداریم.»

این جملات میان اهل تاریخ و سیره نویسان معروف است و غیر از آن نیز چیزی از امام علیه السلام در آن مجلس نقل نکرده اند. امام حتی از این که کوچک‌ترین سپاسگزاری از مأمون کند خودداری کرد، و این خود موضع سرسختانه و قاطعی بود که می‌خواست ماهیت بیعت را در ذهن مردم خوب جای دهد و در ضمن موقعیت خویش را نسبت به زمامداری در همان مجلس حساس به آن‌ها بفهماند.



اعتراف مأمون به اولویت خاندان علی علیهم السلام

روزی مأمون در مقام آن برآمد که از امام اعتراف بگیرد به این که علویان و عباسیان در درجه خویشاوندی با پیغمبر صلی الله علیه و آله با هم یکسانند، تا به گمان خویش ثابت کند که خلافتش و خلافت پیشینیانش همه بر حق بوده است. اما می‌دانید نتیجه این بحث چه شد؟ به جای مأمون، این امام علیهم السلام بود که موفق گردید از او اعتراف بگیرد که علویان به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نزدیکتر می‌باشند. بنابراین، طبق منطق و باورداشت مأمون و اسلافش باید خلافت و رهبری هم در دست علویان باشد و عباسیان همه غاصب و تجاوزگر بوده اند.

داستان از این قرار بود که روزی مأمون و امام رضا علیهم السلام با هم گردش می‌کردند. مأمون رو به امام کرده و گفت:

– ای ابوالحسن، من پیش خود اندیشه ای دارم که سرانجام به درست بودن آن پی برده ام. آن این که ما و شما در خویشاوندی با پیغمبر یکسان هستیم و بنابراین، اختلاف شیعیان ما همه ناشی از تعصب و سبک اندیشی است...
امام علیهم السلام فرمود:

این سخن تو پاسخی دارد که اگر بخواهی می‌گویم و گرنه سکوت برمی‌گزینم.

مأمون اصرار کرد که نه حتماً نظر خود را بگو ببینم که تو در این باره چگونه می‌اندیشی؟

امام از او پرسید:

بگو ببینم اگر هم اکنون خداوند پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله را بر



ما ظاهر گرداند و او به خواستگاری دختر تو بیاید، آیا موافقت می‌کنی؟

مأمون پاسخ داد:

- سبحان الله، چرا موافقت نکنم مگر کسی از رسول خدا ﷺ روی بر می‌گرداند!

آنگاه بی‌درنگ امام افزود:

- بسیار خوب، حالا بگو بینم آیا رسول خدا ﷺ می‌تواند از دختر من هم خواستگاری کند؟

مأمون در دریایی از سکوت فرورفت و سپس بی‌اختیار چنین اعتراف کرد:

- آری به خدا سوگند که شما در خویشاوندی به مراتب به او نزدیک‌ترید.^۱

خلاصه آن که امام علیؑ از هر فرصتی سود می‌جست تا کوششهای مکارانه‌ی مأمون را خنثی کند و حقانیت خویش را نسبت به امر خلافت به همه مردم بفهماند. مردم باید می‌دانستند که ولی‌عهدی تحفه‌ی ای نبود که مأمون در واگذاری آن به امام علیؑ، سپاسگذاری داشته باشد.



۱ - کنزالفوائد، کراچی، ص ۱۶۶؛ الفصول المختارة من العیون و المحاسن، ص ۱۵ و ۱۶؛ بحار، ج ۴۹، ص ۱۸۸؛ مسند الامام الرضا علیؑ، ج ۱، ص ۱۰۰.

ب) سند ولایت عهدی بیانگر برنامه امام برای مقابله با توطئه‌ی مأمون

آنچه امام در سند ولی عهدی نوشت نسبت به موضع گیری‌های دیگرش از همه مؤثرتر و مفیدتر بود.

در آن نوشته می‌بینیم که در هر سطری و بلکه در هر کلمه‌ای که امام با خط خود نوشته معنایی عمیق نهفته است و به وضوح بیانگر برنامه‌ای برای مواجه شدن با توطئه‌های مأمون، می‌باشد.

امام با توجه به این نکته که سند ولی عهدی در سراسر قلمرو اسلامی منتشر می‌شود، آن را وسیله‌ی ابلاغ حقایقی مهم به امت اسلامی قرار داد. از مقاصد و اهداف باطنی مأمون پرده برداشت و بر حقوق علویان پافشرد و توطئه‌ای را که برای نابودی آنان انجام می‌شد، آشکار کرد.

امام در این سند نوشته خود را با جمله‌هایی آغاز کرده که معمولاً تناسبی با موارد مشابه ندارد. «ستایش برای خداوندی است که هر چه بخواهد همان کند. هرگز چیزی بر فرمانش نتوان افزود و از تنفیذ مقدراتش نتوان سرباز زد...»

آن‌گاه به جای آن که خدای را در برابر این مقامی که مأمون به او بخشیده سپاس گزارد با کلماتی ظاهراً بی تناسب با آن مقام پروردگار را چنین توصیف می‌کند:

«او از خیانت چشم‌ها و از آن‌چه که در سینه‌ها پنهان است آگاهی دارد» خواننده‌ی عزیز، آیا شما هم مانند من این حقیقت را می‌پذیرید که امام علیه السلام با انتخاب این جملات می‌خواست ذهن مردم را به خیانت‌ها و نقشه‌های پنهانی توجه دهد؟ آیا با این کلمات به مأمون کنایه می‌زند تا مردم را متوجه هدف‌های ناآشکارش بنماید؟



به هر حال، امام مطلب خود را چنین ادامه می‌دهد:
«و درود خدا بر پیامبرش محمد ﷺ، خاتم پیامبران، و بر
خاندان پاک و مطهرش...»

در آن دوره هرگز مرسوم نبود که در اسناد رسمی از پی درود
بر پیغمبر ﷺ، کلمه «خاندان پاک و مطهرش» را نیز بیفزایند. اما
امام می‌خواست با آوردن این کلمات به پاکی اصل و دودمان
خویش اشاره کند و به مردم بفهماند که اوست که به چنین
خاندان مقدس و ارجمندی تعلق دارد نه مأمون.

بعد در ادامه نوشته است:

«... امیرالمؤمنین حقوقی از ما می‌شناخت که دیگران بدان

آگاه نبودند»

خوب، این چه حق و حقوقی بود که مردم حتی عباسیان به جز
مأمون آن را درباره امام نمی‌شناختند؟

مگر ممکن بود که امت اسلامی منکر آن باشد که وی فرزند دختر
پیغمبر ﷺ بود؟! بنابراین، آیا گفته امام اعلانی به همه‌ی امت اسلامی
نبود که مأمون چیزی را در اختیارش قرار داده که حق خود او بود؟
حقی که پس از غضب دوباره داشت به دست اهلش بر می‌گشت.

اری، حقی که مردم آن را نمی‌شناختند «حق اطاعت» بود. البته
امام علیؑ در برابر هیچکس حتی مأمون و دولتمردانش در اظهار این
حقیقت تقیّه نمی‌کرد که خلافت پیامبر ﷺ به علی علیؑ و اولاد
پاکش می‌رسید و بر همه‌ی مردم واجب است که از آنان اطاعت کنند.
این نکته را امام در نیشابور - به شرحی که گذشت - اعلام کرد. او
همچنین این حقیقت را در محضر دولتمردان نیز می‌گفت و در برخی
موارد تأکید می‌کرد که حاضران پیامش را به غایبان برسانند.



در کتاب کافی این روایت آمده که روزی یک ایرانی از امام علیه السلام پرسید، آیا اطاعت از شما واجب است؟ حضرت فرمود: بلی. پرسید: مانند اطاعت از علی بن ابیطالب؟ فرمود: بلی.^۱ و از این قبیل روایات بسیار است.

از جمله مطالبی که امام رضا علیه السلام در سند ولی عهدی نوشته، این است: «و او (مأمون) ولی عهدی خود و فرمانروایی این قلمرو بزرگ را به من واگذار کرد البته اگر پس از وی زنده باشم» امام با جمله «البته اگر پس از وی زنده باشم» بدون شک اشاره به تفاوت سنی فاحش وی با مأمون می‌کرد و در ضمن می‌خواست توجه مردم را به غیرطبیعی بودن آن ماجرا و بی میلی خودش جلب کند. امام نوشته‌ی خود را چنین ادامه می‌دهد:

«هر کس گره‌ای را که خدا بستنش را امر کرده بگشاید و ریسمانی را که هم او تحکیمش را پسندیده، قطع کند به حریم خداوند تجاوز کرده است چون او با این عمل امام را تحقیر نموده و حرمت اسلام را دریده است...»

امام علیه السلام با این جملات اشاره به حق خود می‌کند که مأمون و پدرانش غصب کرده بودند. پس منظور وی از گره و ریسمانی که نباید هرگز گسسته شود خلافت و رهبری است که نباید پیوندش را از خاندانی که خدا مأمور این مهم کرده است گسست. سپس امام چنین ادامه می‌دهد: «... در گذشته کسی این چنین کرد ولی برای جلوگیری از پراکندگی در دین و جدایی مسلمانان اعتراضی به تصمیم‌ها نشد و امور تحمیلی به عنوان راه گریز تحمل گردید...»^۲



۱ - الکافی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ الاختصاص، ص ۲۷۸؛ مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۰۳.
۲ - بسیار محتمل است که امام به جمله عمر (بیعت با ابوبکر گریزگاهی بود) اشاره کرده ولی آن را چنان تعمیم داده که شامل بیعت‌های دیگر نیز بشود. چه بیعت با خود عمر و

در این جا گویا امام علیه السلام به مأمون کنایه می‌زند و به او می‌فهماند که باید به اطاعت وی درآید و بر تمرد و توطئه علیه وی و علویان و شیعیانش اصرار نرزد. امام با اشاره به گذشته، دورنمای زندگی علی علیه السلام و خلفای معاصرش را ارائه می‌دهد که چگونه او را به ناحق از صحنه سیاست راندند و او نیز برای جلوگیری از تشتت مسلمانان، بر تصمیم هایشان گردن می‌نهد و تحمیل هایشان را نیز تحمل می‌کرد.

سپس چنین می‌افزاید:

«... خدا را گواه بر خویشتن می‌گیرم که اگر رهبری مسلمانان را به دستم دهد با همه به ویژه با بنی عباس به مقتضای اطاعت از خدا و سنت پیامبرش عمل کنم، هرگز خونی را به ناحق نریزم و ناموس و ثروتی را از چنگ دارنده‌اش به در نمی‌آورم مگر در آن جا که حدود الهی مرا دستور داده است...»

این مطالب همگی کنایه و اشاره‌ای است به جنایات بنی عباس؛ و این که چه نابسامانی‌هایی در زندگی علویان پدید آوردند و چه جان‌ها و خانواده‌هایی که به دست ایشان تار و مار گردید.

امام تعهد می‌کند که به مقتضای اطاعت از خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله با همه و به ویژه با عباسیان رفتار کند و این درست همان خط مشی است که علی علیه السلام نیز خود را بدان ملزم کرده بود ولی دیدیم که چگونه همین امر باعث طردش از صحنه سیاست گردید و آن شورای معروف، عثمان را به جای علی به خلافت رسانید.

پیروی از خط و برنامه علی علیه السلام برای مأمون و عباسیان نیز قابل تحمل نبود و آن را به زیان خود می‌دیدند به هر حال، امام با ذکر این



مطالب تفاوت فاحش میان سبک حکمرانی اهل بیت علیهم السلام با سبک سیاست دشمنانشان را بیان می‌کند.

امام همچنین این جمله را می‌افزاید: «... اگر چیزی از پیش خود آوردم، یا در حکم خدا تغییر و دگرگونی در انداختم، شایسته این مقام نبوده خود را مستحق کیفر نموده‌ام و من به خدا پناه می‌برم از خشم او...»

ایراد این جمله برای مبارزه با عقیده رایج در میان مردم بود که علمای ناهنجار چنین به ایشان فهمانده بودند که خلیفه یا هر حکمرانی مصون از هرگونه کیفر و بازخواستی است چه او در مقامی برتر از قانون قرار گرفته و اگر دست به هر جرم و انحرافی بیالاید کسی نباید بر او خرده بگیرد تا چه رسد به قیام بر ضد او. امام علیه السلام با توجه به شیوه مأمون و سایر خلفای عباسی می‌خواهد این معنا را به همگان تفهیم کند که فرمانروا باید پاسدار نظام و قانون باشد نه آن که مافوق آن قرار بگیرد. از این رو نباید هرگز از کیفر و بازخواست بگریزد.

آنگاه برای اعلام عدم رضایت خویش به قبول ولی عهدی و نافرجام بودن آن به صراحت چنین بیان می‌دارد: «... جفر و جامعه خلاف آن را حکایت می‌کنند... یعنی برخلاف ظاهر امر که حاکی از دستیابی من به حق امامت و خلافت می‌باشد، من هرگز آن را دریافت نخواهم کرد.

افزون بر این، امام می‌خواهد که با ذکر این حقیقت به رکن دوم از ارکان امامت امامان راستین اهل بیت علیهم السلام نیز اشاره کند که عبارت است از آگاهی به امور غیبی و علوم ذاتی که خداوند تنها ایشان را بدین جهت بر دیگران امتیاز بخشیده است.

جفر و جامعه دو جلد از کتاب‌هایی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر



امیرالمؤمنین علی علیه السلام املا فرموده و او نیز آن‌ها را به خط خود نوشته است. امامان برخی از این کتابها را به برخی از شیعیان پراچ خویش نشان داده و در موارد متعددی در احکام بدانها استناد جسته‌اند.^۱

امام علیه السلام پس از اعلام کراهت و اجبار خویش در قبول ولی‌عهدی با صراحت کامل می‌نویسد: «... ولی من دستور امیرالمؤمنین (یعنی مأمون) را پذیرفتم و خوشنودیش را بدین وسیله جلب کردم...» معنای این عبارت آن است که اگر امام ولی‌عهدی را نمی‌پذیرفت به خشم مأمون گرفتار می‌آمد و همه نیز معنای خشم خلفای جور را به خوبی می‌دانستند که برای ارتکاب جنایت و تجاوز، به هیچ دلیلی نیازمند نبودند. و بالاخره امام علیه السلام در پایان دست خط خویش بر ظهر سند ولی‌عهدی تنها خدای را بر خویشتن شاهد می‌گیرد و هرگز مأمون یا افراد دیگر حاضر در آن مجلس را به عنوان شهود بر نمی‌گزیند؛ چون می‌دانست که در دل‌هایشان نسبت به وی چه می‌گذرد. اهمیت این نکته آن جا روشن می‌شود که می‌بینیم مأمون با خط خودش سند مزبور را می‌نویسد آن هم متنی بسیار طولانی و بعد به امام می‌گوید: «موافقت خود را با خط خویش بنویس و خدا و حاضرین را نیز شاهد بر خویشتن قرار بده».

آری، کسانی که در آن ایام و در چنان شرایطی می‌زیستند به خوبی مقاصد امام را از جملاتی که بر ظهر سند ولی‌عهدی نوشته بود درک می‌کردند.



۱ - مکاتب الرسول صلی الله علیه و آله، ج ۱، از ص ۵۹ ال ۹۸ که درباره‌ی این کتاب‌ها بطور مشروح به بحث پرداخته و موارد استشهاد ائمه را به آنها را بیان داشته است.

ج) شروط پذیرش ولایت عهدی نقشه‌های مأمون را بر هم زد

امام علیؑ برای پذیرفتن مقام ولی عهدی شروطی قایل شد که طی آن‌ها از مأمون چنین خواسته بود:

«امام هرگز کسی را بر مقامی نگمارد و نه کسی را عزل و نه رسم و سنتی را نقض کند و نه چیزی از وضع موجود را دگرگون سازد، و از دور مشاور در امر حکومت باشد.»^۱

مأمون نیز به تمام این شروط پاسخ مثبت داده بود. بنابراین، می‌بینیم که امام هدف‌ها و آرزوهای مأمون را نقش بر آب می‌کند زیرا اتخاذ چنین موضع منفی دلیل‌گویایی بود بر امور زیر:

- متهم ساختن مأمون به برانگیختن شبهه‌ها و ابهام‌های بسیاری در ذهن مردم.

- اعتراف نکردن به قانونی بودن سیستم حکومتی وی.

- سیستم موجود هرگز نظر امام را به عنوان یک نظام حکومتی تأمین نمی‌کرد.

- مأمون برخلاف نقشه‌هایی که در سر پرورانده بود، دیگر با قبول این شروط نمی‌توانست کارهایی را به دست امام علیؑ انجام دهد.



۱ - الفصول المهمة، ابن صباغ مالکی، ص ۲۴۱؛ نور الابصار، از ص ۴۳ به بعد؛ عیون اخبار الرضا علیؑ، ج ۱، ص ۲۰ و جلد ۲، ص ۱۸۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۳. علل الشراعی، ج ۱، ص ۲۳۸؛ اعلام الوری، ص ۳۲۰؛ بحار، ج ۴۹، ص ۳۴ و ۳۵ و صفحات دیگر؛ کشف الغمة، ج ۳، ص ۶۹؛ ارشاد مفید، ص ۳۱۰؛ امالی صدوق، ص ۴۳؛ اصول الکافی، ص ۴۸۹؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۶۸ و ۲۶۹؛ معادن الحکمة، ص ۱۸۰؛ شرح میمه ابی فراس، ص ۱۶۵.

- امام علی^{علیه السلام} هرگز حاضر نبود تصمیم‌های قدرت حاکمه را اجرا کند.

- نهایت با ذکر این شروط پارسایی و زهد امام علی^{علیه السلام} به همگان، آنان که امام را به خاطر پذیرفتن ولی عهدی به دنیاپرستی متهم می‌کردند با توجه به این شروط متقاعد گردیدند که بالاتر از این حد درجه ای از زهد قابل تصور نیست. امام نه تنها پیشنهاد خلافت و ولی عهدی را رد کرده بود بلکه پس از اجبار به پذیرفتن ولی عهدی، با قبولاندن این شروط به مأمون خود را عملاً از صحنه‌ی سیاست به دور نگه داشت.



د) نماز عید و تفکیک صفوف

امام علیه السلام به مناسبت برگزاری دو نماز عید موضعی اتخاذ کرد که جالب توجه است. در یکی از آن‌ها ماجرا چنین رخ داد: مأمون از وی درخواست نمود که با مردم نماز عید بگذارد تا با ایراد سخنرانی وی آرامشی به قلبشان فرو آید و با پی بردن به فضایل امام علیه السلام اطمینان عمیقی نسبت به حکومت بیابند.

امام علیه السلام به مجرد دریافت این پیام، شخصی را نزد مأمون روانه ساخت تا به او بگوید مگر یکی از شروط ما آن نبود که من دخالتی در امر حکومت نداشته باشم. بنابراین، مرا از نماز معاف بدار. مأمون پاسخ داد که من می‌خواهم تا در دل مردم و لشکریان، امر ولی عهدی رسوخ یابد تا احساس اطمینان کنند و بدانند خدا چگونه تو را بدان برتری بخشیده است.

امام رضا علیه السلام دوباره از مأمون خواست تا او را از آن نماز معاف بدارد و در صورت اصرار شرط کرد که من به نماز آن‌چنان خواهم رفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه السلام با مردم به نماز می‌رفت.

مأمون پاسخ داد که هرگونه می‌خواهی برو. از سوی دیگر، مأمون به فرماندهان و همهی مردم دستور داد که قبل از طلوع آفتاب بر در منزل امام اجتماع کنند. از این رو، تمام کوچه‌ها و خیابانها مملو از جمعیت شد. از خرد و کلان، از کودک و پیرمرد و از زن و مرد همه با اشتیاق گرد آمدند و همهی فرماندهان نیز سوار بر مرکبهای خویش در اطراف خانه‌ی امام به انتظار طلوع آفتاب ایستادند.



همین که آفتاب سر زد امام علیه السلام از جا برخاست، خود را شستشو داد و عمامه ای سفید بر سر نهاد. آن گاه با معطر ساختن خویش با گام‌هایی استوار به راه افتاد. امام از کارکنان منزل خویش نیز خواسته بود که همه همین گونه به راه بیفتند.

همه در حالی که امام را حلقه وار در برگرفته بودند، از منزل خارج شدند. امام سر به آسمان برداشت و با صدایی چنان نافذ چهار بار تکبیر گفت که گویی هوا و دیوارها تکبیرش را پاسخ می‌گفتند. دم در فرماندهان ارتش و مردم منتظر ایستاده و خود را به بهترین وجهی آراسته بودند. امام با اطرافیانش پابرهنه از منزل خارج شد، لحظه ای دم در توقف کرد و این کلمات را بر زبان جاری ساخت:

الله اکبر، الله اکبر علی ما هدانا، الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام، و الحمد لله علی ما ابلانا

امام این‌ها را با صدای بلند می‌خواند و مردم نیز هم‌صدا با او تکبیر می‌گفتند: شهر مرو یکپارچه تکبیر شده بود و مردم تحت تأثیر آن شرایط به گریه افتاده، شهر را زیر پای خود به لرزه انداخته بودند.

چون فرماندهان ارتش و نظامیان با آن صحنه مواجه شدند همه بی اختیار از مرکب‌ها به زیر آمده، کفشهای خویش را هم از پایشان درآوردند.

امام به سوی نماز حرکت کرد ولی هر ده قدمی که به پیش می‌رفت می‌ایستاد و چهار بار تکبیر می‌گفت. گویی که در و دیوار شهر و آسمان هم پاسخش می‌گفتند.

گزارش این صحنه‌های مهیج به گوش مأمون رسید و



وزیرش «فضل بن سهل» به او پند داد که اگر امام به همین شیوه راه خود را تا جایگاه نماز ادامه دهد مردم چنان شیفته اش خواهند شد که دیگر ما تأمین جانی نخواهیم داشت. بنابراین، بهتر است او را از نیمه‌ی راه برگردانیم.

مأمون نیز همین‌گونه با امام رفتار کرد. یعنی او را از رسیدن به جایگاه نماز بازداشت و پیشنماز همیشگی را مأمور گذاردن نماز عید نمود.

در آن روز وضع مردم بسیار آشفته شد و صفوفشان در نماز دیگر به نظم نپیوست.

در این جا ذکر دو نکته لازم است:

۱- تأثیر عاطفی ماجرا و پایگاه مردمی امام علیه السلام

اکنون که دوازده قرن از آن ماجرا می‌گذرد، هنوز که این داستان را می‌خوانیم چنان دچار احساسات می‌شویم که گاهی وصف ناپذیر است. حال ببینید آنان که در آن روز خود شاهد ماجرا بودند چگونه تحت تأثیر قرار گرفتند.

دیگر نیاز به ذکر این نکته نیست که ماجرای نماز عید درست مانند ماجرای نیشابور حاکی از گسترش موقعیت امام در دل‌های مردم بود.

۲- چرا مأمون خود را به مخاطره افکند؟

اگر هدف مأمون از آن اصراری که نسبت به رفتن امام به نماز می‌ورزید این بود که می‌خواست اهل خراسان و نظامیان را فریب دهد و اطمینان آنان را نسبت به حکومت خود جلب کند، بدیهی است که بازگرداندن امام از نماز پس از پدید آمدن آن شرایط هیجان‌انگیز و آن جمعیت سیل آسا، برای مأمون مخاطراتی در



برداشت. چون این کار معنایش به خشم آوردن هزاران هزار مردمی بود که در اوج هیجان و احساسات قرار گرفته بودند. بنابراین، اگر مأمون از مجرد نماز گزاردن امام علی^{علیه السلام} بیم داشت پس به چه دلیل آن همه اصرار کرده بود که نماز عید را حتماً او برگزار کند؟ و اگر نمی ترسید پس چرا از طوفان احساساتی که امام علی^{علیه السلام} در میان مردم برانگیخت، وحشتزده شد؟

ظاهراً دلیل وحشت مأمون چیزی بالاتر از همه‌ی این‌ها بود. او ناگهان نگران شد که نکند وقتی امام بر منبر رود در زمینه‌ی آن آمادگی که در نهاد و احساسات مردم ایجاد کرده بود، خطبه‌ای بخواند که مانند جریان نیشابور اعتماد به خویشتن را از شروط یکتاپرستی معرفی کند. در آن روز امام درست در زئی رسول خدا ﷺ و وصیش حضرت علی^{علیه السلام} در برابر مردم ظاهر شده و به گونه‌ای مردم را تحت تأثیر قرار داده بود که به قول «فضل بن سهل» جان مأمون و اطرافیانش را سخت به خطر می انداخت. آن‌ها می ترسیدند که امام علی^{علیه السلام} در آن روز مرو را که پایتخت عباسیان بود، به مرکز ضدعباسی تبدیل کند. بنابراین، مأمون ترجیح داد که امام را از نماز بازگرداند و تمام مخاطرات این کار را نیز بپذیرد. چون هر چه بود زیانش به مراتب برایش کمتر بود.



ه) معاشرت اجتماعی امام برهم زننده نقشه‌های مأمون

طرز رفتار و آداب معاشرت عمومی امام علیه السلام چه پیش از ولی عهدی یا پس از آن به گونه ای بود که پیوسته نقشه‌های مأمون را بر هم می‌زد. هرگز مردم ندیدند که امام علیه السلام تحت تأثیر زرق و برق شوون حکومتی قرار بگیرد در نحوه‌ی سلوکش با مردم اندکی تغییر رویه دهد.

این سخنان را از زبان ابراهیم بن عباس، منشی عباسیان، بخوانید:

«هرگز کسی را با سخنش نیاززد، هرگز کلام کسی را نیمه کاره قطع نکرد و هرگز در برآوردن نیاز کسی به حد توانش کوتاهی نکرد. در برابر کسی که پیشش می‌نشست هرگز پاهایش را دراز نمی‌کرد و از روی ادب حتی تکیه هم نمی‌داد. کسی از کارکنان و خدمتگزارانش هرگز از او ناسزا نمی‌شنید و نه هرگز بوی زننده‌ای از بدن او استشمام می‌شد. در خندیدن قهقهه سر نمی‌داد و بر سر سفره اش خدمتگزاران و حتی دربان نیز می‌نشست...»

بدون شک این گونه صفات در محبوبیت امام علیه السلام نقش به سزایی داشت، به طوری که او را در نظر خاص و عام به عنوان شخصیتی محبوب‌تر از هر کس دیگر جلوه می‌داد.

امام علیه السلام مقام حکمرانی را هرگز به عنوان یک مزیت تلقی نمی‌کرد بلکه آن را مسئولیتی بزرگ می‌دانست.

در پایان ...

موارد ذکر شده از جمله برنامه‌هایی بود که امام رضا علیه السلام



برای خنثی کردن نقشه‌ها و توطئه‌های مأمون، در پیش گرفت. برنامه‌ی امام برای شکست مأمون چنان کاری و موفق بود که مأمون تصمیم گرفت آن امام بزرگوار را به شهادت برساند تا مگر به این وسیله خود را از چنگال ناملایماتی که پیوسته برایش پیش می‌آمد، برهاند.



مجموعه کتاب های ره توشه:

آستان دوست

آیین محبت

باران فضیلت

برهان قاطع

پیروز حقیقی

جلوه وصال

حکایت آفتاب

خورشید شب

در دامان مهر

شرح بی نهایت

صحیفه ی صحت

نشانی بهشت